

بہمین خالق دو جہان رنگین فرمائی گل و ریحان

نسخۂ ہذا مولفہ قادر خان التخلص منشی ساکن بیدر الموسوم

CHECKED - 1963
۲۳۸۹۷
۲۵۱۹



تاریخ قطب شاہی

حیدرآباد دکن

۱۳۰۶ ہجری

Check 1937

باہتمام سید برہان الدین احمد

در مطبع برہانیہ محاذی مکان نواب مکرم الدولہ بہادر واقع حیدرآباد دکن طبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق ودود و درود نامحدود بر العاقبت محمود صلی اللہ و آلہ و صحابہ اجمعین وسلم
اما بعد آنکہ ہیچدان امیدوار شفاعت محمد قادر خان منشی تخلص ساکن بیدر
کہ کتابہائی تواریخ ہند و دکن فراہم دارد مجملی از آن موسوم بتواریخ خجستہ
مشتمل کیفیت صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد مشتمل بر سہ تفریق در سنہ ۱۲۴۵ ہجری
بقلم می آرد کیفیت صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد اول بست و دو سرکار
سرکار محمد نگر عرف گولکنڈہ سرکار بھونگیر سرکار دیورکنڈہ سرکار میدک سرکار
نلگنڈہ سرکار کولاس سرکار پانگل سرکار کویل کنڈہ سرکار گھن پورہ سرکار
ایلگندل سرکار آرام گیر سرکار کھمست سرکار ورنگل سرکار مرتضی نگر سرکار
مصطفی نگر سرکار مچھلی بندر پٹن سرکار راجبندری سرکار نظام پٹن سرکار
کان الماس سرکار چاکلہ تفریق دوم کرناٹک حیدرآباد کہ بست و یک سرکار
دارد و ہر دو قسمت بالاگھاٹ و پائین گھاٹ کہ اما بالاگھاٹ پنج سرکار دارد
سرکار سدھوٹ سرکار گورم کنڈہ سرکار کھم سرکار گنجی کوٹہ سرکار کوڈی
سوم پایان گھاٹ کہ شانزدہ سرکار او دگیر سرکار تلنگانہ سرکار پالم سرکار
کوہٹہ سرکار ویلور سرکار جگدیو سرکار چنگل پیٹ سرکار ترچناپلی سرکار
بیجانگر سرکار دوروارنہ سرکار گنجی سرکار چندرگیری در بابت ثانی زبانی
قلعہ گولکنڈہ را پانگل نام بود بعد از ان گولکنڈہ موسوم گشت و عہد سلاطین

قطب شاه نامش قلعه محمدنگر شد در ابتدای سابق قلعه خورد بر کوهچه بود
بعد ازان در عصر سلطان قلی قطب شاه برگردان فصیل دیگر وسیع و رفیع
بنا کرده در عصر سلطان عبدالله قطب شاه حواشی کوهچه دیگر فصیل مرتفع تیار شده
شامل بقلعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه
مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدرآباد بفاصله
کردهی قلعه در سنه ۹۹۸ هجری بمیدان سبزه زار بنا کرده سکنای قلعه دران
اباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شد اما در تواریخ فرشته نوشته
که محمد قلی قطب شاه در اوایل بر بهاگمتی نام طوائف که تعشق داشت بنام آن
نام این بلده بهاگ نگر نهاده بود و بعده هفده سال ازان نام پشیمان شده
بنام نامی و اسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم بحیدرآباد گردانید
چنانکه این مولف در رباعی گفته **رباعی** نهصد و نود دیگر هست سال
محمد قلی شاه فرخنده فال ؛ بنا بلده حیدرآباد کرد -
جهانی چه گل در روی آباد کرد ؛ شهرپناه را مبارز خان بنا نهاده
بسبب برهمی خان مذکور هم کار مانده بود پس ازان نواب مغفرت مآب
نظام الملک آصف جاه علیه الرحمة والرضوان با تمام رسانیده مرتب فرمودند
ذکر سلاطین قطب شاهیه اولاً ذکر سلطان قلی قطب شاه عرف بری ملک که
نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود و بعد ازان بادشاه شد در تواریخ فرشته ذکر قطب شاه
بغایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم
آورده مجملی ازان بر صفحه اعلان می نگارد نسب نامه سلطان قلی قطب شاه
بن امیرزاده پیر قلی بن امیرزاده الوند بن اسکندر بن قرا یوسف بن قرا محمد
بن امیر قرا یورش بن قرا منصور قراهم پیرم بن قرا یورش بن امیرزاده

که سلسله آن لقب ناغرخان بن یافث بن حضرت نوح علیه السلام میرسد از اقربای میرزا جهان شاه است اباً عنجداً سلطنت حصه همدان می کردد قوم او قرا اینلو است پس سلطان قلی در عهد طفلی با عموی خود اهتد قلی با چند راس اسپان سوداگری اراده رسیدن دکن نمود در اثنای راه چون بدار العباد سرور رسید بملاقات حضرت نورالدین نعمت الله نامی قدس سره شرف اندوز گردید آنحضرت بکمال الطاف فرمودند که طرفی از بلاد دکن زیر فرمان تو خواهد آمد پس دست مبارک خود بر پشت و کتف سلطان قلی مالیده چند اشرفی از زیر سجاده برآورده به سلطان قلی داده فرمودند که این فتوح اول است پس فاتحه خوانده رخصت فرمودند سلطان قلی و عم او به طی منازل دار السلطنة بیدر رسیدند و بوساطت امرا بشرف ملازمت بادشاه دکن بهمن نژاد سلطان محمود بهمنی مشرف گشتند و تحف و هدایا گذرانیدند و بخلعت های نقدی سرفراز شدند بادشاه بهمن برای فرود آنها حویلی عمده در بلده بیدر عنایت فرمود آنها بعد چندی چون عم او اهتد قلی اراده معاودت بوطن مالوفه نموده بجناب سلطان طلب رخصت نکرد سلطان فرمود که خود سیر ومی مختاری اما برادرزاده تو سلطان قلی را نزد من بگذاری که پرورش او نموده بمراتب ارجمند فایز خواهم گردانید سلطان قلی راضی شده باند و تربیت دربار بادشاهی علم و ادب بیاموخت در چند سال سواد فارسی پیدا کرد خواتین محل بادشاهی از دست او حساب می نویسانیدند و رشد سلطان قلی در محلات شده مورد و مراحم بیکران گردید هنگامیکه خطوط اخبار از ملک تلنگانه رسید که زمینداران تمردپیشه نواح سر بفساد برداشته اند بادشاه خواست که شخصی را با جمعیت و خزانه داران ملک فرستد سلطان قلی

باستصواب خواتین محل عرض کنانید که اگر پادشاه از راه عنایت این بنده را
بران ملک روانه فرمایند و افواج به بندوبست مفسدان آن نواحی پردازم
سلطان خوشنود شده او را بر آن کار مرخص فرمود سلطان قلی با یکصد
سواران همراهی خود روانه ملک تلنگانه گردید به تنبیه بعضی مفسدان پرداخته
پیشکش رفته سپاه جدید نوکر داشته توسعی عظیم بهم رسانید همین طور بر متمردان
آن نواحی تاخت آورده به لشکر بسیار بهم رسانید بعد سالی باخراین و تحایف
بسیار بخدمت سلطان حاضر گردیده مال و تحایف و خزاین مذکور بنظر
گذرانیده بمراحم بیکران و خطاب خواص خان سرفراز شد و جاگیر اڑکی و کونگل
یافت پس بخدمت سلطان کارهائے نمایان و خدمت شایسته بجا آورده
روز بروز میگردید تا آنکه قطب الملک دکهنی طرفدار تلنگ فوت کرد سلطان قلی
بخطاب قطب الملک و طرفداری ملک تلنگ سرفراز گردید و به مدت چند
سال بحکومت آنجا بسر برد و چون سلطان بهمنی در سنه ۹۱۲ هجری درگذشت
و تخت گاه بیدر باختیار نیز پذیرفت هریکی از طرفداران اطراف دم خودسری
و استقلال زدند بادشاه شدند قطب الملک نیز در بلده گولکنده در سنه ۹۱۵
هجری به تخت سلطنت تلنگانه بنشست و در بنای قلعه گولکنده و حصارات و عمارات
آنجا پرداخته باندک روزی باتمام رسانید و در آنجا مسجد جامع بنا فرمود
پس از آن استقلال تمام بهم رسانیده تمام ملک تلنگانه را سرحد دریائی
شور از زمینداران و متمردپیشگان بگرفت و باهتمام بجدیورا و قلعه کولاس
تا نزاین کهیڑه و قلعه میدک وغیره بدست آورد و مدت مدید سلطنت تلنگ نمود
تا آنکه ضعیف تر شد جمشید خان پسرش دراز روی ریش سفید کرده بود
و از طول عمر پدر رنجیده میر محمود همدانی را بر قتل او مامور کرده تا آنکه سلطان

روزی در مسجد جامع قلعه گولکنده برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون
در آنوقت غیر از چند خدمتگار بخدمت سلطان نبودند محمود همدانی فرصت
یافته بر تن آن شهریار نشست و سه زخم زده بدرجه شهادت رسانید پس
آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محدثات او بود برده مدفون ساختند
این واقعه بروز دوشنبه دویم جمادی الثانی سنه ۹۵۰ هجری رو نمود ایام سلطنت
او شصت سال از آنجمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و
چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال ذکر سلطنت جمشید قطب شاه ثانی
بن سلطان قلی قطب شاه شهید نور الله مرقده چون ستم رسانی میر محمود همدانی
چنین نمک حرامی کرد فی الفور شاهزاده جمشید خان که بفرموده پدر بزرگوار
در قلعه محبوس بود شتافته بند از پای او برآورده باستقلال باتفاق
بعضی از اهل فتنه بر حویلی ملک زاده قطب الدین که باسم ولی عهدی موسوم
بود در رفته میل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد از آن شهزاده
جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بندوبست ممالک و ترتیب سپاه
استمالت رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده شد
پس از آن جمشید قطب شاه قصد برادر کهتر خود شاهزاده ابراهیم ساخته
فرمان طلب بنام او بجانب دیورکنده که بنا بر دفع کید رعایا. و بنا بر
مصلحت پدرش سلطان شهید مکان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم
آگاه گشته با مخصوصان خود عزیمت محمدآباد بیدر نموده ملک امیر برید باعزاز
و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فراهم آورده در
صورت امداد اعانت شاهزاده ابراهیم اراده تسخیر تلنگانه نموده و بجانب
گولکنده لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه متحصن گردیده مشغول

جنگ وجدال گردید ملک امیر برید سه برادر خود خان جهان برید سورچال پیش برده نزدیک بود که قلعه را متصرف شود درین اثنا شاه طاهر برهان نظام شاه را بامداد جمشید قطب شاه متوجه قلعه گول کنڈه نمود و نظام شاه دراثنای راه نوردی بکوهیر آمده جنگ کرده آن قلعه را که از قدیم باب وگل تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید باستماع این خبر از محاصره قلعه گول کنڈه برخاسته از راه اڑکی روانه بیدر گردید دراثنای راه از شهزاده ابراهیم درخواست اسپ وفیل او که بهتر بود نمود شهزاده ابراهیم از ملک برید برنجیده روانه بیجانگر گردید رام راج والی بیجانگر آن شهزاده را باعزاز واحترام طلبیده نزد خود داشت شهزاده چند سال درانجا بوده بعد چندی برپشت سلطان جمشید قطب شاه قرحه سرطان نمودار شد واز سموم آن حرارت گل وجودش پژمردگی پذیرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و روز بروز آثار ضعف برمزاج او غالب شد هرچند اطبا بمعالجه او پرداختند سود مند نیامد پس در ۹۵۷ھ هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی رحلت نموده در جوار خطیره سلطان قلی قطب شاه والد بزرگوار خود مدفون گشته مدت سلطنت جمشید قطب شاه هفت سال وکسری بود آن خسرو جنت مکان بانواع فضایل وکمالات ممتاز بوده وگاه گاه شعر میگفت این ابیات از اشعار اوست رباعی

ای هتو ختم ملک زیبائی
کاد عاشق تو یافت بالائی

کاکل وچین زلف وخال ولبت
هر یکی در کمال رعنائی

رباعی

بی لب لعل بتان باده حرامست مرا
لب میگون چو سر جام حرامست مرا

با سر زلف تو سودای سیاهی دارم
این چه سوداست که با زلف چو شامست مرا

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه بن جمشید قطب شاه چون امرا و وزرا از مراسم تعزیت
فارغ شده پسر بزرگ جمشید قطب شاه الموسوم سبحان قلی را که بعمر هفت سالگی
هم نرسیده بود بسریر سلطنت نشانده نذر تهنیت گذرانیدند و او چون نسبت
خوردسالگی بمهمات سلطنت پرداختن نمیتوانست زوجه ملک مغفور بصلاح امرا
خواست که سیف خان عین الملک را که پیشتر به سببی از بادشاه رنجیده به احمد
نگر رفته بود طلب داشته منصب وکالت و پیشوائی را باو متفوض فرماید بنا بران
خطوط طلب نزد او نامبرده به احمدنگر فرستاد جگدیو راو چنان صلاح دید که سبحان
قلی طفل است بهتر آنکه شاهزاده دولت خان بن سبحان قلی را به سلطنت
برداریم و بحرنخان و جگپت راو باهم داستان نشدند لهذا جگدیو راو
خایف نشده با خیل و سپاه خویش از دار السلطنت گولکنده بجانب بهونگیر
که شاهزاده دولت قلی در انجا مقید بود شتافته نایک واڑیان و بیابانیان
انجا را از خود ساخته شهزاده را از قید خلاص گردانیده بر تخت نشانده اکثر قلاع و
بقاع را متصرف شد چون سیف خان عین الملک به گولکنده رسید حسب الامر
شهزاده سبحان قلی امورات سلطنت را پیش خود گرفته در مهام ملک و مال
استقلال تمام یافته در صدد مدافعه جگدیو راو گردید چون مشار الیهما زین
معنی آگاه شدند رسولان با تحف و هدایای بخدمت تجانخان که رکن رکین
سلطنت عماد شاهیه برار فرستاده بود استدعای اعانت نمودند و او با لشکر
فراوان از جای خود حرکت نموده در قصبه سنگرم تلاقی عساکرین دست
داد جنگ عظیم شد آخر الامر سیف خان عین الملک بجلادت غالب آمد تعاقب
آنها نموده جمیع اثاثه سلطنت آنها بدست آورده شهزاده دولت قلی و جگدیو راو
گریزان شده خود را بقلعه بهونگیر رسانید عین الملک محاصره آن قلعه مدت یکماه

تا بیه جدال وقتال اشتغال داشت آخر شاهزاده دولت قلی وجگدیوراو عاجز شده
صلح کردند واین جگدیوراو دراصل نایکواڑی کینه بود در عصر جمشید قطب شاه
کارهای نمایان کرد وخصوص در سفر کولاس قریب قصبهٔ مذکور قلعه باهتمام او تیار
شده یعنی قلعهٔ کولاس را احداث نموده تهانه قطب شاه دران داشته تا از این
کهیڑه وغیرها دست تصرف قطب شاه رسانید القصه جگدیوراو عاجز شده بهونگیر
به عین الملک سپرد عین [الملک] درون قلعه رفته شاهزاده دولت قلی را دران قلعه
محبوس کرد جگدیوراو همراه خود مقید گرفته بقلعهٔ گولکنڈه معاودت نمود ازین
فتح غرور وتکبر عین الملک از حد گذشت واستقلال تمام بهم رسانید جمع امرا را
بیدخل ساخته ارکان دولت از وی متفرق گردیده در تدابیر آن شدند
که شاهزادهٔ ابراهیم را از بیجانگر طلب داشته بسلطنت پردازند پس عرایض متواتر
ارسال خدمتش نمودند سید حاجی خان وخان اعظم که از مقربان او بودند بتحریص
وترغیب این معنی پرداختند شاهزاده ابراهیم برین امر راضی شده برام راج
ظاهر کرد رام راج که آن شاهزاده را از حد عزیز داشت گفت که لشکر برای کمک
تعیین میسازم سید حاجی خان وخان اعظم گفتند که شاهزادهٔ جوان بخت را امداد
کسی مطلوب نیست وکمک دیگری موجب خلل سلطنت است پس شاهزاده
از آنجا مرخص شده راهی بسمت قلعهٔ گولکنڈه گردید ودر راه به نگهداشت سپاه
پرداخته چون بظاهر قلعهٔ پانگل رسید اخبار قدومش باکناف ممالک محروسه
گشت هر روز امرا اشرف واعیان قطب شاهی بشرف بساط بوسی مفتخر
می گردیدند چنانکه سه هزار سوار وپنجهزار پیاده خونخوار فراهم آمدند دران اثنا
قاصدی از جانب نایک وارڈیان کولکنڈه رسیده بعرض رسانید که اگر رایات
عالیات بدینصوب توجه نماید قلعه را تسلیم بندگان درگاه نمائیم ابراهیم قطب شاه

متوجه گول کنده گردید چون نزدیک رسید نایک واڑیان آن قلعه با پیشکش نمایان بفر بساط بوسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه داخل قلعه گردید پس ازآن بسیاری از اعیان وارکان دولت قطب شاهی از گول کنده آمده حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک باستماع این معنی متفکر گشته اکثر امرا مثل مجریخان وجگپت راو وحاجی خان سرنوبت را بدار السلطنت گولکنده داشته خود به بعض سرداران مثل خداوندخان حبشی وعالم خان واخلاص خان حبشی وقبولخان وسحرخان وتاج خان بعزم رزم بادشاه قطع منازل نموده بقلعه گهن پوره رسید درین اثنا جگدیو راو بموجب حکم عین الملک در گول کنده محبوس بود از نایک واڑیان قلعه درساخته بهوای شاهزاده ابراهیم تحریص وترغیب نمود همدران اثنا فرمان شاهزاده موصوف بنام نایک واڑیان مذکور نیز صادر شد نایک واڑیان بمجرد مطالعه فرمان متفق گشته جگدیو راو را از قید نجات داده از راه دولت خواهی وبست وبند قلعه گول کنده پرداختند وجگپت راو را که خیرخواه عین الملک بود گرفته بجای جگدیو راو محبوس گردانیدند وبمنزل مجریخان واخلاص خان وحاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیده سرهای ایشان را بر نیزه کرده گرد شهر گردانیدند شاهزاده سبحان قلی خان را مقید ساخته تمام خزانه واسباب را ضبط نموده درساعت عرضداشتی بجناب ابراهیم قطب شاه نوشته با سرهای حرام خواران مصحوب امین خان منشی روانه درگاه نمودند عین الملک باستماع این معنی متوهم گشته عرضداشت مشتمل بر استدعای عفو جرایم وطلب قولنامه وامان نزد سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد بادشاه نیز داخته فرمود که بعد رسیدن بدار السلطنت گول کنده ملاقات شما بوقوع خواهد رسید درین اثنا امین خان

منشی با سرہای خرام خواران و عریضہ نایک و اڑیان رسیدہ بخلعت ہای فاخرہ
و عنایات شاہانہ سرفراز گردید عین الملک خایف گشتہ بسیاری از اثاثہ
سلطنت را بر داشتہ با پنجہزار سوار و چندی امرای نامدار بدر رفتہ از راہ کولاس
بسرحد ممالک محروسہ بدر رفت ابراہیم قطب شاہ بساعت ممتاز داخل قلعہ گولکنڈہ
گشتہ برتخت سلطنت متمکن گردید مدت سلطنت سبحان قلی چند ماہ بود ذکر
سلطنت ابراہیم قطب شاہ بن سلطان قلی ابراہیم قطب شاہ بروز دوشنبہ
دوازدہم ماہ رجب ۹۵۷ہجری بر سریر سلطنت جلوس فرمود جمع امرا
بخلاع و نوازشہا سرفراز شدند مجلس شاہانہ ترتیب یافت شعرای فصیح زبان در
اشعار موزون و قصاید خوش مضمون و تاریخہا گذرانیدہ بنوازشات بادشاہی
سرفراز گردیدند ابراہیم قطب شاہ بنظم مہمات سلطنت پرداختہ چنان بندوبست
نمود کہ دزد و حرامی را در ممالک محروسہ او دخل نماند و روز بروز اسباب شکوہ
دولت شاہی در ترقی و تزاید شد بعد چندی ابراہیم قطب شاہ بامداد حسین
نظام شاہ روانہ گلبرگہ شدہ آن قلعہ را محاصرہ نمودند علی عادل شاہ والی
بیجاپور رام راج را بکمک خود خواستہ او از بیجانگر با لشکر انبوہ روانہ شد
بعد مقابلہ طرفین جنگ عظیم رو داد پس در میان خودہا بصلح انجامید ہر یکی
بمستقر خلافت خودہا مراجعت نمودند ابراہیم قطب شاہ بدار السلطنت
گولکنڈہ فایز گردید بعد چند سال عادل شاہ و نظام شاہ بمخالفت رو داد علی
عادل شاہ ارادہ تسخیر احمدنگر نمود ابراہیم قطب شاہ و رام راج والی بیجانگر
را بکمک خود استدعا نمودہ پس ہر سہ بادشاہ بہ احمدنگر رسیدند چون
رام راج با جمعیت بسیار بود حسین نظام شاہ تاب مقاومت نیاوردہ
قلعہ احمدنگر با اسباب جنگ بہ تعلقدار خود بخشیدہ بیرون قلعہ بہر جانب درنگ و

دو ماند لشکریان رام راج در غارتگری نواح احمدنگر قاصر نشدند که شرح آن
تواند کرد آخر الامر حسین نظام شاه آنها را بصلح بازگردانید ابراهیم قطب شاه
به گولکنڈه رسید بعد چندی مصطفی خان را بنابر تسخیر گونڈبیر و گونڈپلی
و آن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را
تا سرحد دریای شور تسخیر کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تعمیر قلعه
گولکنڈه متوجه شده آن قلعه را باستحکام کلی تیار کنانید و درون حصار حویلیها
و دکانها با تمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه باستیصال رام راج کمر
سعی بسته ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی برید شاه را بکمک خود
طلب داشته چنان مقرر شد که چاند بی بی دختر حسین نظام شاه در سلک
علی عادل شاه درآید. القصه چون شادی مذکور بانصرام رسید هر چهار بادشاه
بظاهر قلعه شولاپور ملاقات کرده بسرحد ممالک رام راج راهی شدند رام راج
برین معنی اطلاع یافته با یک لک سوار و سه لک پیاده و ده هزار فیل و یکهزار ضرب
توپ آمده از طرف ندی کشنا فرود آمد سلاطین اسلام با یک لک و پنجاه هزار
سوار و یک لک پیاده از ندی کشنا عبور نموده جنگ عظیم نمودند تا آنکه رام راج
شکست یافت اسیر و دستگیر شده بقتل رسید و قریب سه لک مردم لشکر
او بقتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی ملک رام راج در تصرف
سلاطین اسلام آمدند اینواقعه روز جمعه بستم ماه جمادی الثانی سنه ۹۵۲ هجری رو نمود
از همین تاریخ ممالک تمامی دکن در تحت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمقر
خود ها مراجعت نمودند در سنه ۹۷۳ هجری در پهر اول روز جمعه چهارم شهر
رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در بلده گولکنڈه فرزندی متولد شد
نامش محمد قلی نهادند القصه علی ابراهیم قطب شاه از راجبندری و قاسم کوٹه

تا سرحد دریای شور تمامی طرف مغرب و تیرت محیط شده دایره مملکت او
وسیع گردید و از تعمیرات او از بقاع عمارات و بقاع و احداث بساتین اطراف
گول کنڈه و عمارات اندرون قلعه و هم چنین باغ ابراهیم شاه و باغ گلشن
و لنگر دوازده امام تالاب ابراهیم پٹن و معموره ابراهیم پٹن که بنام خود احداث
نموده بود و تالاب کنگره و کتوه بدویل و کالا چبوتره گول کنڈه و مساجد
مدارس و عمارات عالیمقام که باهتمام السلطان والامقام تیار شده تالاب
حسین ساغر که خاقان زمان زر[illegible] دو لکهه هون صرف حفر و سد آن نموده
و سدی رز گچ و سنگ بطول یک فرسخ و بارتفاع و بعرض پنجاه درعه بر کناران
دریاچه بسته و تالاب مذکور باهتمام حضرت حسین شاه ولی قدس سره باهتمام رسید
لهذا بنام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشهور گردید گویند که خاقان زمان و قتیکه
به گلبرگه تشریف برده حسین شاه ولی بملازمت سلطان رسیده بدار السلطنت
گول کنڈه تشریف آورده مصاهرت سلطان بمرتبه امارت ترقی نمود نسب
نامه آنحضرت اینست حسین شاه ولی قدس سره بن اسد الله بن سید صفیر الله
ثانی بن سید اسد الله بن سید عسکر الله بن سید صفیر الله رکن مبگ بن سید محمد اکبر
حسینی بن حضرت خواجه بنده نواز حسینی قدس سره در عصر سلطان جمیع اهل فضل
و هنر از اکناف و مساکین از اقالیم اطراف آمده در بلده گول کنڈه ساکن شدند
و هر یکی از فیض احسان او دوله نامیر بودند و اهل فضل و علوم مجلس او حاضر
شده بمباحثه علوم می پرداختند و آن سلطان مردمی بود شجاع و مشهور سپاه
پرور و عادل و معامله فهم از اخبار طبقات ایام باخبر بود و آب در عهد او بحدی
بود که اگر پیرزالی طشت هزار زر بر سر گرفته تنها از گول کنڈه تا ملنگانه و از بیجانگر
و بیجاپور رفتی احدی متعرض او نشدی و سواد تلنگانه که مملو از دزدان و رهزنان

بود از آنها نام و نشان نمانده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه اینست که در
اواخر عهد برهمن زاده رای راو نام که بوفور عقل و حسن شمایل بود منظور طبع
ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قرب و اعتبار
او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاده شده و در اواخر ایام حیات بادشاه
آن کافر نعمت را با لشکر بسیار بر سر بتخانه که در سرحد مرتضی نگر بود با غلوی کفر
رفته ساکنانش قهر ساخته موازی یک لکهه هون و بت بسیار از طلا و نقره
که بعضی بصورت آدمی و بعض به تمثال شیر و بعضی به تشبیه میمون بود
بجهته سرکار اشرف ضبط کرده و سه لک هون دیگر از ممالک وصول کرده با تحف
و هدایای بسیار متوجه خدمت آن شهریار گردید و در وقت گذرانیدن تحف
چون نظر انور بر آن صور بتخان افتاد فی الحال تپ محرق عارض ذات
قدس صفات شده بر بستر ضعف و ناتوانی افتاد و روز بروز مرض استعداد
یافته هر چند اطبا بمعالجه کوشیدند سود مند نیفتاد آخر بروز پنجشنبه بست دویم
ماه ربیع الثانی سنه ۹۸۹ هجری بعد نماز ظهر بعالم بقا خرامید مدت سلطنتش سی
و نه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود خلایق با دیده های گریان
و دل بریان بباغ لنگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل
بود و همه روز خوان نعیم او گسترده مینمود و بسیاری از اطعمه و اشربه الوان و حلویات
و فواکه گوناگون هزارها خلایق جیب و کنار از روی مالامال مینمودند ذکر
سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب
شاه را بر اورنگ خلافت ممالک تلنگ اجلاس دادند و نذر و تهنیت گذرانیدند

رباعی

که شاه جهان دایما شاد باد دولت خورم مملکت آباد باد

همه نقد گیتی نثار تو باد عروس جهان در کنار تو باد

جمیع امرا و فضلا بخلعت شاهانه سرفراز گردیدند و ابواب عدل و داد بجهت کافه
عالم و عالمیان مفلوح شد رباعی

نگردی هیچکس از ظلم فریاد قبای گل نگشتی پاره از باد
بجز مطرب کسی رهزن نبودی برهنه کس بجز سوزن نبودی

همان سال در سنه ۹۸۸ هجری بادشاه بنابر تسخیر قلعه گلبرگه روان شد و لبه لحاق
نظام شاه احمد نگری بمحاصره آن قلعه پرداخت قلعدار از آن جا که نایب
عادل شاه بود چندماه از بالای قلعه جنگ کرد چون فوج عادل شاهی بکمک
او رسید صلح شد و فوج نظام شاه باحمدنگر رفت و محمد قلی قطب شاه به گولکنده
آمد پس از آن بادشاه بتمنای شادی صبیه میر شاه میرزا خواستگاری نمود بعد
از جشن شاهانه و مجلس ملوکانه آن گوهر درج عصمت و نجابت نوود از ازدواج
خود و انور دود در سنه ۹۹۸ هجری روزی بادشاه بعزم شکار از گولکنده بجانب مشرق روانه
شد بچهار کروهی آن طرف بهر موسی جا سرسبز و آب به وید بیت

لطیف و دلکشا آب و هوائی مبارک سرزمینی فرخنده جائی

خواست که در آنجا شهر بنا کند پس ساعت نیک دیده بنای آن شهر
نهادند مشتمل بر چهار راسته و بازار و هر بازار به چهار سوی منتهی الاضلاع
و چهار طاقهای رفیع بازارهای وسیع و چهارده هزار دوکان ایوانی
و دوازده هزار محله و حمامات و خانقاه و مدرسه و لنگر و مهمانخانه مقرر نموده
و جانب شمالی نزد محل خاصه بادشاهی قصرها و ایوانهای عالی و قصرهای
رفیع نمودار ساختند و در حسن ساعات و امین اوقات مجموعه کوچه و بازار و شهر
و محلات را از سنگ و آهنگ به تکلف هرچه تمام تر برآوردند و این شهر فرخنده بنا

در آوبل نام بہاگمتی طوایف بہاگ نگر گرد بعد ہفدہ سال بہ حیدرآباد موسوم
گردید و این شہر فرخندہ اثر مجمع فضلاے زمان و منزل مسافران جہان
و مسکن و ماوای اکابران و اعیان بگردید و کثرت خلق و وفور بدایع و صنایع
بدرجہ انجامید کہ ساحت کوہ و دشت و ہامون بسمت لصایق پذیرفت و از
حیدرآباد تا قصبہ نرکہوڑہ و ابراہیم پٹن و بہونگیر و پٹن چرو کہ چار سمت واقع
اند مسافت مقدار دہ فرسنگ اطراف مجمع فضائی دست و صحرا و باغ دلستان
شدہ از کثرت بقاع دلکش و نزاہت عمارت فردوس وشش رشک فلک
اخضر گردید رباعی

شہری چو بہشت در نکوییے | یابی تو در و ہر انچہ جوییے
او ہر چہ نکوست کم نیابی | یابی ہمہ جبر و غم نیابی

در بلدہ حیدرآباد مسجد جامع با تمام رسانیدند و در پہلوی آن مسجد حمامی
در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانہ خاصہ سنگ ہاے
لطیف و لب ہاے پاکیزہ بجہت صادر و وارد و سعین گردانیدند و حجامان
خدمت گذار بے مزد و اجرت بخدمت ارباب احتیاج بغسل کنانیدن
دموستعد در حاضر و مستعد باند قریب بحمام کہ وسط شہر بود چار طاق وسیع
و رفیع ہر چہار گوشہ ان چہار مینار رفیع سر بفلک کشیدہ و از سنگ و آہک
بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سہ لک ہون صرف آن شد
و در برابر طاق راستہ آب و ذہاب بنہایت طول و عرض و در ہر راستہ دکاکین
مسجع بکمال زینت پرداختہ و بجہتہ اطبا بسمت راستہ شمالی با تمام رسانیدند
و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطبای مذکور بی زحمت اجرو محنت
بمعالجہ مریضان حاضر باشند و مواجب ایشان از سرکار مقرر بود وادویہ

از دواخانه سرکار بسر سانیدند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند
و تمامی رامعاش از سرکار مقرر بود و سمت پایین شمالی و غربی محل خاصه مقرر
بود و آن چهار طاق رفیع که بچهار کمان موسوم است و در وسط آن یکهزار ذرعه
عریض و طویل میدان مربع و مسطح ترتیب دادند و میان صحن حویلی لطیف
که حالا سوکا حوض میگویند مرتب ساختند و در برابر چهار کمان دیواری بلند
بود و در جوف آن مکان دیوار مکان ها مستعد در کمال متانت تعمیر نمودند
وطاقی راکه رو بجانب مشرق دارد درین ایام کالی کمان می گویند بالای
آن عمارت رفیعی بنابر نقارخانه تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره
و نفیر شاهی از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد وطاقی که رو بجانب
مغرب دارد موسوم بکمان شیر علی که در این ایام شیر دل مشهور است
دروازه دولت خانه قرار داده بالای آن قصر عالی برافراشتند و دو سنگ
خارا شبیه به لعبت هر یک در طول بست ذرعه و بعرض نه ذرعه است و دو ذرعه
و بر بالای آن تخته سنگی دوازده ذرعه در نهایت ساخته استوار نمودند
نجاران هنرمند دروازه عالی را از چوب صندل ملاگیر ترتیب داده بمسمارهای
مستحکم گردانیدند و صفهٔ ایوانے را که اطراف فضای چار طاق واقع است
منسوب بیکی از امرا و خوانین و سرداران نمودند و بفرموده باشاه مقرر شد
که هر صباح جمیع امرا و خوانین با تجمل سواری خود ها در انجا رسید چون بدر
دولت سرا فایز شوند فردا و حیدا قدم در دولتخانه گذاشته متوجه خدمت
باد شاه شوند و دایم الاوقات چند فیل مستعد در هر دو طرف درگاه نگهدارند
و یکهزار پیاده مستعد از دو جانب صف کشیده نوبت بنوبت استاده
باشند از بندگان خاص و دو نفر حبشی با هزار سپاه همیشه و صفهٔ ایوان

متصل بدر دولت سرا اکمل حاضر باشند و اندرون درگاه فضاے وسیع
بود که جانب جنوبش دفترخانه بادشاهی و طرف غربش جامدار و بعضی
کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود در فضای
آن صفه وسیع بجهت نشستن جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران
و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم لعل محل بود صفحهٔ ایوان عالی
مرتفع با دوشه نشیمن زیبا که همه وقت جمعی از سلاحداران امتیاز نوبت بنوبت
استاده چاکری مینمودند محل چهارم چند محل بود عمارت رفیع و دلکشا تیار
ساخته بودند درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنوکری حاضر می بودند
و محل پنجم موسوم به گگن محل بود ایوان هاے رفیع و کوشک های دلکشا تیار
ساختند و اکثر سلحداران خاص درین محل بنوکری اشتغال می داشتند
محل ششم صدر صفه بود منازل آن فضا و ایوانها روح افزا ترتیب داده بودند و درین
محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم معتبر خاصه حاضر بوده می ماندند و محل
هفتم به سجن محل موسوم بود درین محل عمارت با صفا جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صفهٔ طولانی تخمیناً صد و عه
همه روز انواع اطعمه و الوان اشربه به بهارهٔ بیدریغ کشیده می شد و انواع
طعامهاے لطیف و مرغ و ماهی و اقسام حلویات آنچه در مخیله انسان نگذرد
بر سر خوان حاضر می ساختند هر کس هر چه می خواست خوان سالاران و چاشنی
گیران مهیا و آماده می کردند و هر روز هواری دوازده هزار نفر از قسم سپاه بر آن
خوان کرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع داور سلطان
بعمارت سازی مایل بود حکم کرد با عمارتے که یک ضلعش متصل بمیدان و بازار
بوده باشد مشتمل چند چبوتره و در هر طبقه کوشکها ی عالی که از هر خانه و ایوان با

دروازه بجانب میدان بود وباز اکشاده باشد باتمام رسانیدند تا اگر مظلومی
را ستم رسیده باشد ویا حاجتمندی را احتیاج رو نماید زیر آن قصر همایون آمده
بیواسطه امرا وارکان وبی زحمت پرده داران ودربانان عرض احوال
خویش نمایند ازین جهت این محل به داد محل موسوم گردانید نقوش پرکار سقف
وجدارش منقش ورنگین ودر پیش این محل ایوانی عظیم ودر وسط صحن آن حوضی
وسیع شصت درعه طویل وعریض تیار ساخته بودند بادشاه اکثر اوقات دران
محل وبالای آن جلوس فرموده بدادرسی وعدالت عالیه خلایق اشتغال میفرمودند
وهرکس هرچه بذات خود بعرض میرسانید بمقابله خود کامیاب می شد بعد چندی
بادشاه بنابر تسخیر کنڈهی کوٹه وبنکنڈه وسلمورک عزیمت نمود زمینداران آنصوب را
دراندک مدت عاجز ساخته ممالک مذکور بدست آورده قلعهٔ کنڈهی کوٹه وغیره به تسخیر خان
عنایت فرمودند مدتی تسخیر خان در آن ممالک حاکم بود چنانچه تسخیر خان
دران ممالک از مخترعات او تا حال بنام او جاریست پس از ان هوسمورک به سپنت راو
وننديال جگپت راو ونایک واڑیان معتمد سپهر وحیدر خان وخانخانان وساماجی
وجمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان دران ولایت گذاشته
مظفر ومنصور بطرف حیدر آباد معطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شاه
درکنار ندی موسی که میدان وسیع داشت ندی محل احداث نموده باندک
روزی عمارات رفیع ووسیع که گنجایش فیلان واسپان وسواران درانجا
بود واکثر دربار عام درآنجا میشد باتمام رسانیدند وبعد چندی چون محمد قلی قطب
شاه برای سیر وشکار در صحرا رعمیذار خوش بهار گذار فرمود وحین اشتغال
شکار چون وقت دو پهر شد در گرمی آفتاب خواست که بجای سبز ومعطر فرود
آید جاسوسان بعرض رسانیدند که باطراف این کوه جای نشست بس خوش ومرغزار است

دلکش چشمهای آب زلال روان بادشاه با آنسمت اسپ جهانیده بر آن
زمین که دار الخلافت حیدرآباد و کرده است حکم کرد که قصرهای رفیع و ایوان
هاے وسیع در انجا بنا سازند پس هر چهار جدان حوضهای بزرگ و نهرهاے
آب روان و باغات جنت نشان از دامن کوه تا حیدرآباد بترتیب داده در
اندک روزی دیوار و کنگره های آن بغایت رفیع با تمام رسانیدند و وسط آن
درختان میوه گوناگون و گلهای بوقلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم
به بنات کهات و آن باغ را باغ محمدی موسوم نمودند و در انجا درختان انبه
حلاوت آگین نصب کردند بیت

صفت انبه چگویم که شیرین و لطیف — کوزهٔ قند و نبات است معلق بربار

درین ایام رای جهان آرای بادشاه تقضا نمود که چون ندی موسی طغیانی
می کند مردم را عبور از آن مشکل می شود خلایق که ازان طرف آمد و رفت میدارند
اذیت می کشیدند پس بالای بالای آن آب تیاری پل شروع کردند و در
عرض دوازده درعه مشتمل بیست و دو طاق یعنی کمان ها باستحکام تمام با تمام رسانید
قریب دو لکه هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تاریخ ان
در حروف صراط المستقیم سنه ۹۷۱ هجری یافته اند و این پل مغرب رویه است
و عوام الناس بنام پل نرده مشهور است و درین ایام بادشاه تعلقه وزارت
و وکالت خود بسیادت پناه مرزا محمد امین که بوفور کامرانی ممتاز بود عنایت
فرمود و مرزا مذکور در انجان انتظام امور جهانبانی نمود که جمعی رعایا و برایا آسوده گی
و فراغت کامران شدند و او تعلقه بند و بستی خود بسوای راو برهمن بخشیده
متصدی امور سلطنت گردید و هم دران ایام عزیز سلطان وکیل شاه عباس والی
ایران نزد سلطان آمد چون مراتب اتحاد از مدت های فیما بین خصوصاً بسبب

اتحاد مذہب شیعہ فیمابین آنخاندان ہشد بود تجدید استحکام یافت محمد قلی قطب شاہ
استقبال نمودہ درگاہ چبوترہ قلعہ محمد نگر عرف گولکنڈہ از آن عالی شان ملاقات
کرد و مکتوب شاہ عباس بمطالعہ آوردہ کمال مسرور و مبتہج گردید پس آغر بو سلطان
تحایف نفیسہ آوردہ بودند بنظر اشرف گذرانیدند مثل تاج مرصعہ بیش قیمت با کمر
خنجر مرصعہ مکلل و چہل راس اسپ عربی با زین و لجام مرصعہ و عنان ہای زربفت
و موازی پانصد ثوب مخمل و اطلس فرنگی و خطائی و دوازدہ جفت قالین کرمانی
و جو شقاقی دوازدہ درعہ و دیگر تحف ایران بنظر در آوردہ بہ تشریفات خاص
و مراحم شاہانہ اختصاص یافت مدت شش سال بواسطہ فتنہ و آشوب مغل یعنی
بادشاہ ہندوستان کہ بطرف احمد نگر وغیرہ ہم رسیدہ بود رضای مراجعت ایلچی
مذکور در توقف افتادہ ہر سال دو ہزار تومان سوای انعامات مشار الیہ عنایت
می کردند مخفی نماند کہ چون در محلات بادشاہ مکانیکہ بنام ائمہ علیہم السلام باشد
نبود بنا بر آن سلطان خواست کہ ایوانی رفیع مشتمل بر ہفت طبقہ در پہلوی
داد محل تیار سازد پس بذات خود باہتمام آن مصروف ماندہ در اندک مدت
ایوان مرتفع مشتمل بر منظر ہای منقوش غرفہ ہا و ایوان ہای منزہ و دلکش باتمام
رسانیدہ بہ خداداد محل موسوم گردید **بیت**

زعالی غرفہ ہاش چشم بد دور
نقوش طاقہا چون ابروی حور

طبقہ ہفتم را کہ بس رفیع بود بنام الٰہی محل و طبقہ ششم را محمدی محل و طبقہ
پنجم را حیدری محل و طبقہ چہارم را حسن محل و طبقہ سیوم را حسین محل کہ دار الملک
اقبال و دودمان اجلال بود و محل جعفری موسوی پس نام محل دوم داول را
محمدی محل و علی محل کہ کنایہ از نام اثنا عشر است موسوم گردانید و نام دوازدہ
امام بر این قصرہای مبارک ترقیم نمودہ کیفیت حادثہ عجیب پوشیدہ نماندہ کہ جمعی

از بزرگان امغل اراده دیدن عمارت تبات کهاٹ نموده بے پروانگی
در نشه ببالای انکوه برآمده داخل آنمنزل مبارک شدند چون نگاهبانان
ممانعت نمودند انهارا زد و کوب کردند کیفیت این ماجرا بعرض اقدس رسید
به علی آقا کوتوال حکم شد که گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نموده
که مردم مغل هرزه کار بسیار فراهم شده اند چون دران اوان سپاه مغل
یعنے سپاه بادشاه دهلی به تسخیر دکن توجه نموده بود فوج اکبرشاهی در نواح
احمدنگر با نظام شاه طرح جنگ انداخته بود فرمان همایون اکبرشاهی صادر
شد که جمعی مغلان هرزه کار که جهال باشند و سوداو معامله با کسی نداشته
باشند از شهر اخراج نمایند علی آقا از غرور جوانے و نشه شراب بی ملاحظه
به سر نوبتان کوتوال خانه را رضا داد که هر اشرف شده پٹهان و مغل و عرب
را از شهر اخراج نمایند سر نوبتان و پیاده هاے کوتوالی متوجه کوچه و بازار گردیده
هرکس از سوداگران مغل و عربان از جاگیر و غیر جاگیر را که دیدند مقید نمودند غوغاے
عام در کوچه و بازار برخاسته چنین شهرت یافت که فرمان خاقان زمان
به قتل غریبان صادر گشته ارباب عناد و بی باکان دکن دست تظلم و بیداد
کشاده بمال و منال سوداگران که حیدرآباد بودند در یک لمحه بتاراج بردند و کار
از نیما گذاشته بقتل و قید رسید آنچه خواستند از جور و بیداد بجا آوردند آن
بیچارگان بهر طرف که روی آوردند چنان بلایے از شمشیر و خنجر اعدائی یافتند در انوقت
مرزا محمد امین میر جمله شاهی که جامدار خانه عامره به انجام مهام اشتغال میداشت
چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجه ملازمت بادشاه گشته تا آنکه بادشاه
بر بستر آسایش و خواب تکیه نموده و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و هراس
نمودند مرزا محمد امین بے ملاحظه و بے تحاشا دروازه را چنان زد که بادشاه

بیدار شده احوال پرسید مرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض رسانید و عرض کرد که آنحضرت از دریچه ها و قصر ملاحظه فرمایند بادشاه بجلدی تمام در منظر ایوان رسیده دید که تمام شهر سراسر اشتعال یافته بمجرد دیدن در غضب شده نفر مود با ستمگاران پایمال فیلان نمایند و علی آقا کوتوال را که بسبب غفلت او این حادثه رو نموده بود در معرض عتاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کوتوال فوراً متوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید و نوبتیان و پیاده گان کوتوال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را بینی بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و پا بریده عبرت در کوچه و بازار گردانید تا آتش فتنه فرو نشست کیفیت شورش خدابنده برادر حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که در بنولا باغوای مفسدان مزاج خدابنده از خاقان زمان منحرف گردید پس باتفاق جمع از حوالداران در دیوان خانه شاه راجو پیرزاده که برادر حسین شاه ولی قدس سره بود فراهم شده خواستند که خدابنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند و خاقان زمان را اسیری رسانند با وصفیکه شاه راجو از یمن اقبال سلطان جاگیر و تنخواه مرغوب داشت شریک این مشاوره شد خاقان زمان بوقوع این شورش آگاه شد اکثر مفسدان را اسیر و دستگیر نمود و بسیاری را بسزا رسانید و بسیاری راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به بیجاپور رسانید و این معامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه راجو بقیت العمر در بیجاپور مانده در همانجا برحمت ایزدی پیوست تا آنکه نبیره شاه راجو ثانی بحیدرآباد آمده ساکن شهر شد چون ابوالحسن تاناشاه مرید شده بود

بمرتبه اجازت انتفاع نموده کیفیت آن آینده بقلم خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل
بعد چندی حکم شد که در باغ امین الملک محاذی قصر سلطنت است عمارت عالی
تیار سازند حسب الامر بجلدی تمام در یک ماه عمارت عالی بجهان محل باتمام
رسید بیت

اهل دولت را فضای دلکشائی آن بود   در لطافت همچو جنت دلفروز جان فزا

در سنه ۱۹ هجری خبر رسید که پرتاب شاه زاده دستر سر اختیار نموده است خاقان زمان
انصرام این مهم بعهده مرزا محمد امین میرجمله بازداشت سیادت پناه مذکور در
اوایل حال آسپی راو نایکواڑی را خلعت دهانیده معه سید حیدر حوالدار و امجد الملک
و دیگر امرا را نامزد ملک دستر نموده راو اعظم در آن قلعه شتافته اکثر ممالک انرا در
تصرف آورد چون ملک مشحون از اشجار است بموجب حکم اشرف میرجمله راهی
آنصوب گردیده با فوج سابق ملحق گردید پرتاب شاه زاده تاب مقاومت
نیاورده هر روز بمقامی و هر شب بمنزلی بسر می برد میرجمله بممالک دستر رسیده
در پرگنه منکور و شد سرد و قلعه و دیهات تاخته آنملک را مسخر نموده بدار السلطنت
حیدرآباد معاودت فرموده درین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تجرع
و اقداح که قبیح ترین اعمال است مشغول گردید بمرور ایام حرارت شراب
شجر حیاتش را بپژمردگی آورد و ناتوانی بر مزاج او قوی گشته منجر بمرض گردید
و ضعف کلی بر طبیعت مستولی گشت دانست که ازین حال جانبری نیست
از جمیع مناهی توبه فرمود سحر شب هفتم ذی قعده سنه ۲۰ هجری طایر روحش
بسوی جنان خرامید باشتهار این خبر در بلده حیدرآباد دریای حوادث و فتنه
در تلاطم آمده نزدیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد درین اثنا خبر جلوس
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده موجب تسکین آن فساد شد بعد چندی

از گذرانیدن نذر و جلوس جمیع امرا و اعیان و علما و فضلا بغسل و تکفین خاقان جنت آشیان پرداخته بلنگر فیض اثر برده مدفون ساختند عمر شریفش آن بادشاه چهل ۴۹ و نه سال و ایام سلطنت او سی و دو سال و هشت ماه بود در عصر آن بادشاه هفتاد لک هون صرف عمارات شده و هر سال لنگر ائمه اثنا عشر مبلغ شصت ۶۰ هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود مبلغ کل و محرم شریف مصارف اخراجات دو عاشورخانه که یکی بدولت خانه عالی مشتمل هفت طبقه هر روز از غره محرم در طبقه اول روشنی می شد و آنرا اهل دکن کهن اول میگویند و بتاریخ دویم که روشنی میشد آنرا کهن دویم می گفتند و بتاریخ سویم در طبقه سیوم همچنین از تاریخ تاریخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا تا پائین بیجون از صد هزار چراغها می گردید که روشنی آن بر فلک احضار صد کروه بنظر می آید همچنین تا سه روز دیگر و دهم محرم در جمله طبقه ها روشنی کامل می شد دو عاشورخانه دیگر نزد دولتخانه متصل بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشورخانه بکوتوال تفوض بود و این هر دو عاشورخانه موسوم به الاوه می گفتند و در الاوه ده هزار طاق بودند که هر شب چراغها روشن می نمود به شب دهم عاشوره عالم ها از روشنی و تکلف تمام تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار است در این ایام آن مسجد شریف متصل به دهلی دروازه واقع است میبردند و از انجا به الاوه میبردند و در دار السلطنه حیدرآباد حکم اشرف بود که جابجا عاشورخانه ها بتکلف تمام نمایند و جمله را اخراجات از سرکار مقرر بود و در ممالک محروسه تمامی قصبات و قریات و دیهات عاشورخانه ها که می نمودند اخراجات آن عمالات محالات میدادند در سرکار اشرف مجرا و محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقسیم طعام مبلغ

دوازده هزار هون به مستحقان وسادات وغربا وفقرا عطا می نمودند ونیز هر سال که
می شد یک لکه هون خیرات باغربا وفقرا امداد وهر سال مبلغ بحسن کلی
از نقد وجنس وخماس بمکه معظمه ومدینه منوره وکربلای معلی ونجف اشرف
ومشهد مقدس واماکن شریفه بنابر خیرات می فرستاد وهر شادی هندو
ومسلمان وغنی وفقرا که از زیر محل می گذشت نقد وکسوت به نوشه وشخصی
که نسبت می نمودند مرحمت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذشت نقدی
وخلعت می یافت وهر حاجتمندی که از دیار بعید می آید احسان وکرم وفیض
آن بادشاه کامیاب بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده رباعی

در ره دوست دلا نیست ضرر دانستم
سخن اهل غرض بود خطر دانستم
بدور خط وچشمت کم نشد شوخی وحیای وی
که این دام دگر شد بهر دل فی خط آزادی

ذکر سلطنت محمد قطب شاه بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان
محمد قلی قطب شاه صبحی روز چهارشنبه بست ودوم شهر رجب المرجب سنه در زمان وزر محمد قلی قطب
شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواند حق تعالی فرزند بسیار بشما کرامت خواهد نمود این طفل بمن دهید
تا پرورش او نمایم پدرش به بست وبعل میگذرانید چون چهار ساله پدرش محمد امین رحلت
شد خاقان زمان خود تشریف برده آن طفل را از مسکن بنجانه آورده پرورش نمود وقاضی
محمد سمدانی را به تعلیم او نامزد فرمود بعد چند یوسف صاحب که مشتهر
او ستاده وسرآمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر بافتن واسپ تاختن
وتیر انداختن وبعضی دیگر هنرها وپیشه‌ها که بکار بادشاهان می آیند به تعلیم
او مامور فرمود پوشیده نماند که در درگاه یوسف صاحب علیه الرحمة
شمال رویه حیدرآباد است وی در صحبت اهل کمال رسیده کسب عرفان
در سنه ۲۸ هجری بر سریر مملکت تلنگانه جلوس فرمود این بادشاه از جمیع علوم

ماهر بود و شیوه حمیده و اخلاق پسندیده داشت سخی و ذی مروت بود که همگی
صغار و کبار را خوش دل و شادمان داشت و صف حداثت سن مرتکب هیچگونه
لذت نفسانی نشد و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت
پناه میر محمد مومن استرابادی در صفات او و تهنیت عید سعید گفته **رباعی**

با محبت نیاز بستم عهد و پیمان تو ئی — کنه حالی می خشانم پیش جانان تو ئی
خسته جانم کهنه لیکن جان فشانم تازه است — عهد سلطان تو است و عهد فرمان تو ئی

و این میر محمد مومن از امرای قطب شاهی است از عهد محمد قلی قطب شاه از ندما
شعرای با نام بود تا عهد سلطان عبد الله قطب شاه در قید حیات بود و در علم
تسخیر بدرکه کمال داشت و در اکثر علوم عربیه فضایل و کمالات او مشهور و دایره
خود در بلده حیدرآباد وقف قبور خاص و عام کرده لهذا دایره او بدایره میر
مشهور است عمر دراز یافته در سنه ۱۰۳۵ هجری رحلت فرمود و در دایره خود مدفون
گشت فرزند داشت امجد الدین نام بالجمله چون جلوس بادشاه منتشر شد از
جانب سلاطین اخلاص خصوص زمره بادشاه ایران ایلچی مع تحف و هدایا
خطوط تهنیت حاضر شدند و همین سال سلطان محمد قطب شاه حکم کرد که مواجب
نوکران این دولتخانه مضاعف کنند تا خوش دل باشند و ماهه ارباب
راکه درین دولتخانه همه سال از جمع حماصه خیل وضع می شد معاف دارند
و در یکهزار و بست و چهار سال فراج بادشاه به آراستن باغ محمد شاهی
توجه فرموده دران سرزمین حکم به ساختن عمارات و خیابان روح افزا
گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابانی طرح انداخته و در هر جانب
نهر آب جاری گردانیدند و بتاریخ بست و هشتم شوال سنه ۱۰۲۳ هجری به شگون
سلطنت محمد قطب شاه فرزند متولد شد منجمان اشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن
گوهر صدف شهریاری را در همان روز بسیادت پناه میر قطب الدین
بنا بر پرورش سپردند هر یکی از شعرا تاریخ تولد او تجویز نمودند نواب علامی قبای
و میر مومن استرابادی دو حروف کام بخش جابجا تاریخ برآورده و شاعری
در حروف خلد الله ملکه ابدا تاریخ برآورده و دیگر از محدثات او عمارت رفیع
و فلک فرسا و دلکشا مسجد جامع است که در سنه ۱۰۲۷ هجری آغاز تیار او شد و الحال
به مکه مسجد مشهور است و در وقت بنای آن مسجد مبارک بادشاه زمان جمع
علما و فضلا را مجمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش
نماز تهجد از و فوت نشده باشد اول سنگی نهاده شود علما و فضلا حادق القول
معروض داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود آنگاه
خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر نماز تهجد از من
فوت نشده باشد پس بادشاه از دست مبارک خود اول سنگی در آن نهاده
و در عهد آن بادشاه قریب سی هزار هون صرف ان مسجد شده با تمام رسیده
و در عهد سلطان عبد الله قطب شاه و سلطان ابو الحسن تانا شاه تمامی ایام
با تمام رسیده مگر کار ضروری از اهل کاری باقیمانده بود در عصر عالمگیر بادشاه
سنه ۱۱۰۴ هجری بحسب ضرور بالفرام رسید آن عمارت مقدس به کمال رفعت
و صفا مهبط انوار الهی است و چنانکه مکه معظمه را کسی گاهی از طواف کنندگان
خالی ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی ز عبادت کنندگان نیافته اند بدین
سبب تسمیه بمکه مسجد من جانب الله بزبان خلایق جاری گشته مشهور عالم شد
و دو خیر سنجی از دار السلطنت حیدرآباد طرح شهری انداخته به سلطان نگر
موسوم ساختند و در و عرایض و آسایش ستین مشتمل بر دو قطعه وسیع که یکی

حصار شهر باشد و دیگری حصار دولتخانه بادشاهی بنا نهادند و خندقی بعرض
پنجاه درعه هر دو حصار شهر حصر نموده ممنع آب رسانیدند از انجا بنیاد دیوار حصار
برداشتند بست ۲۵ و پنج درعه عرایض مقرر گردید که از سنگ واهک برآورده چون
زمین برابر شود بست گز مرتفع ساخته شرفات و کنگره ها برآوردند و جمع عمارات و محل
بادشاهی هر چهار طبقه احداث کردند و چهار راسته بازار در کمان لطافت و صفا
محتوی بچهار راسته بازار دلکش و در وسط آن چهار مینار رفیع بنا نهادند اما آن
چون عمارت باتمام رسید عمر بادشاه نیز باتمام رسید لهذا اکنون نام آن قلعه
کهنه گویند اکثر سنگهاے او را شیر الملک بر سرورنگر طلبانیده در سنه ۱۱۲ هجری
قریه سرورنگر احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی لنگر فیض اثر
قلعه گولکنڈه و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندی که جنت خود ساخته
بود احداث فرمود و عمارت الهی محل و محمدی محل و لوایق آن که بعد سوختن
الهی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت
طبقه بنا نموده بود به سبب فرط ارتفاع از برق بسوخت سلطان بجای واد محل
قدیم محل جدید بنا فرموده و دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن با وجود آن در رفعت
نکاست بعد مسخر شدن بلده حیدرآباد به عالمگیر و غیره تیموریه مرةً بعد اخری عمارات
مذکور بعلت افتادن برق بسوخت و دیگر بار تعمیر پذیرفته بلکه رفته رفته سنگهای
آن را مردمان صرف عمارات نموده اثری از آن نگذاشتند و نیز آن بادشاه
دین پناه در مینی باغ عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارت اعراق به دو طبقه ساخته
معمار آن ماهر به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم بطرح دلفریب
نقاش نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در هر جا بصورت تعمیر یافته
ازانجمله باغ محمد شاهی و دیگر عمارات بالجمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی ونقلی بود بغایت ذکاوت وطبع داشت چنانکه روزی در مجلس
آوازعلما وفضلا مباحثه پیش آمد که مردان کوتاه قدان زیرک وعاقل وفرزانه
می باشند بباعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فراست
ایشان بسبب دراز قدان بیشتر می باشد بعضی گفتند دراز قدان نیز بدان
صفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد پاها دراز باشند
نشان هوشمندان است وبرخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد وپایها کوتاه
نشان ابلهیت نظر به بعد شدن دماغ واین علامت در شرح نهج البلاغت گفته
فاضل دیگر گفت حافظه بطفلان زیاده از کلانان باشد خردمندان جواب گفتند
که شیخ ابوعلی در فنون شفا گفته جمعیت خاطر وتوافع مال در طغریت دماغ وقلت
افکارات دمکرهات دنیوی نسبت از کلان کمتر است ذکاوت وقوت
حافظه طفلان از آن باعث زیاده از کلان است بادشاه گفت خوابیدن
بجانب پهلو راست موجب تفرح وتوشیح دل است عاقلان جواب بعرض
رسانیدند که اول آدمی بطرف پهلوی چپ می باشد چون پهلوی راست
خسپید دل آن جا لاحق می باشد وموجب تفریح خاطر وراحت دل
می شود خلاف بر پهلوی چپ ودر جلد سابع سیر خوانند مذکور است که اهل
خطا وختن عزیزان را بجانب چپ می نشانند بنا بر آنکه دل جانب چپ است
هرکه بدان جانب نشیند بدل نزدیک است الغرض سلطان محمد قطب شاه
قوت حافظه بسیار داشت هر کتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بلطافت
لسان وفصاحت زبان فرمودے همچنین هرچه می خواند از بر میداشت
قصه وفات آن بادشاه چنانست که چون شهزاده عبدالله میرزا المعروف
گفته منجمان واشکال شناسان یعنی بگفته رمالان نزد دیگران پرورش

داشتند تا روی مبارک او تا دوازده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر
تا با آن حسن و جمال که یوسف ثانی باید گفت در خانه هر که ماندی صاحبش در
همان سال جان بحق تسلیم شدی و نیز هر کس که خواندی آن معلم در همان سال
مردی اگرچه از اخراجات او از سرکار مقرر بود اما آن مشتری آسمان برج حسن و
سعادت از برجی به برجی و از ایوانی بایوانی او تعلیم یکی بعد دیگری تا دوازده
سال بسر برد چون عمر دوازده سالگی رسید بجمیع علوم و آداب بهره وافی
اندوخته و انوار فر است بر چهره حال افروخته مشتاق دیدار پدر عالیقدر
شد و سلطان را نیز تمنای ملاقات او از حد افزود و لهذا تاریخی سعید تجویز نموده
آن برجیس برج حسن و خوبی را چون مشتری از برجی برجی بمحل اشرف آورد
یعنی آن شهزاده سعادت آثار را بمشکوی بادشاهی آورده بملاقات و معانقه
پدر نشاط اندوز گردانیدند جشنی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر
گشت اما سلطان در همه سال از تپ محرق گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
اطبا بمعالجه پرداختند والدهٔ ماجدهٔ سلطان تجویز اطبا مصری هندی گذاشت
و گفت که معالجه اطبا مصری بمزاج اشرف گواره خواهد بود چه بادشاه نشو
نما یافته ملک دکن است علاج اطباء هند موافق خواهد بود اطباء یونانی هرچند
خواستند که این آتش حرارت بادویه بارده تسکین خواهد یافت اما اطباء هندی
دواها گرم داده آتش بر آتش افزودند حکمای یونانی هرچند اضطراب و تاسف کردند
خواتین محلات بر اطباء مصری منحصر داشتند آخر الامر مرض استداد یافت
و منجر بسکرات شد آخر بروز چهارشنبه تاریخ ماه جمادی الاول ۱۰۳۵ هجری
روح پر فتوحش بروضه رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست منظور خان
حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام خلل و رفع فساد اهل بازار

واوباش شده قاسم کوتوال را گفتند که در چاوڑی گنج بمهمات قرار کرد - حسن بیگ نایب او در چهار مینار قرار گرفته مردم اسواق را تاکید بلیغ نمایند که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشند اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را بسیاست رسانند و دروازه عالیه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصه خیل نزدیک محل ها و جمع چاکران جابجا حاضر باشند پس بموجب وصیت بادشاه شهزاده عالی قدر سلطان عبدالله مرزا با کسوت خسروی چون نیر اعظم آراسته در شه نشین محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشاندند و بار عام دادند تا خلایق از درون و بیرون بلوازم زمین بوس قیام نمودند و بعد از آن در بازار و محلات منادی بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کار نعش بادشاه مبرور مغفور را تغسیل و تکفین نموده در لنگر فیض اثر بوده در گنبدی که ظل الٰهی در حیات خود تعمیر فرموده بود وقت عصر مدفون کرده فاتحه خواندند علامی فهامی شیخ محمد خان ماده تاریخ یافته بمصرعه نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابیطالب باد - عمرش سی و چهار سال یکماه بیست روز و مدت سلطنت او چهارده سال و پنجاه شش روز بود البقاء لمن الملک المعبود - ذکر سلطنت بادشاه ذی جاه ظل الله جهان پناه سلطان عبدالله قطب شاه - چون خسرو یوسف جمال سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع عز و اقبال طلوع نموده در عمر دوازده سال بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول ۱۰۳۵ھ هجری بر تخت سلطنت جلوس فرموده همگنان در درگاه ایستاده عقیدت بجا آورده نذور تهنیت گذرانیدند و زبان بدعا و ثنا کشودند امرا و سادات و علما و فضلا تشریفات و خلوت‌ها کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شادکام ساختند و بر فیلها و اعرابها زر بار کرده در اسواق و کوچه های تمام گردانیده ایثار

کردند مولانا رہ نقی مادہ تاریخ جلوس گفتہ مصرع عمزین شد
جہانی از جلوس شاہ عبداللہ ۔ چون این خبر میمنت اثر باکناف ممالک
اشتہار یافت کلاہ سلاطین اطراف خصوصاً الہی شاہ ایران و وکیل
جہانگیر بادشاہ ہند با تحف و ہدایا و مکاتیب تہنیت آمدہ ہر یکی مخلع و مسرور
کردند خاقان زمان بہ نبد و بست ممالک و عزل و نصب امرا پرداخت چون علامی
فہامی میر مومن استرابادی برحمت ایزدی پیوست سلطان مغفور منصب
پیشوائی را بکسی کار شریک می نمود چون بادشاہ عدالت پناہ اورنگ نشین
خلافت گردید دالدہ سلطان جنت مکان متوجہ داماد شاہ علی پیر زادہ شدہ خلعت
دہانیدہ چون بعد و دماہ جمہر کاردانی در شاہ محمد یافتہ نشد عدالت پناہ بعلامۃ العلما
شیخ محمد خاتون کہ از مملکت ایران آمدہ بود معزز فرمود منصب منشی گری نیز آن
عالیجناب مفوض گردید منصور خان کہ بر منصب میر جملگی سر بلندی یافت چون
از قسم نویسندگی بے بہرہ بود بامداد و اعانت برہمنان سر انجام میداد و او در
مقام غور و پرداخت سپاہ درآمد قاسم بیگ بر عہدہ کوتوالی و حسن بیگ بعہدہ
نیابت او بحال ماند و خواجہ افضل ترک کہ جب گیر چار لکہ ہون بشروطی داشت
بسعی منصور خان برہان جاگیر بحال شد چون خاطر اشرف از انتظام ہمام
سلطنت فارغ گردید و فصل برشکال بسیر باغ لنگم پلی کہ سلطان قلی قطب شاہ
احداث آن نمودہ بود متوجہ گردید چندی در انجا بعیش و تماشا پرداخت پس
ازان بسیر تالاب حسین ساغر چندی بعیش و طرب بسر بردہ بہ بنبی باغ تشریف
فرما شدہ اکثر فصل برشکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیدہ بود و عیش و
عشرت دارد و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتہار گرفت کہ در عدالت
پناہ میبہانہ سیر بنا بر تسخیر ممالک بیرون آمدہ چون رونق افزائے دولتخانہ شد

تفرقہ خاطر و اندیشہ ناگہان فی الجملہ جمعیت مبدل شد بعد ازان جشن سالگرہ ہمایون
پایہ ترتیب یافتہ کہ توصیفش از حیطہ تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن
مولود النبی صلی اللہ علیہ وسلم در زمان سلطان محمد قطب شاہ طریق جشن مولود
مبارک مسرور شدہ بود و وجہ اخراجات آن بعلما و فضلا و فقرا مرحمت می شد
و خرچ ہر سالہ آن پنجہزار ہون مقرر بود عدالت پناہ در عصر خود بتکلف ہر چہ تمام
بعمل می آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصر داد
محل خیمہ مشتمل بر چہل ستون برپا میکردند و در ہفت دہم ماہ ربیع کہ بقول
اصح روز ولادت خیر البشر است صلائے عیش میدادند و مدت دوازدہ روز
تماشا این شعور پر سرور امداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الوان انواع
نعیم در میدان داد محل می کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام ازان خوان
کرم تناول می نمودند و بیرون دولتخانہ در آن شب چراغان روشن میکردند
و آلات آتشبازی اندرون و بیرون سر می دادند آن شب تا صبح عیش و عشرت
می پرداختند و ہنگامہ رقص و ساز را با طلوع آفتاب جہان تاب گرم میساختند و نیز در
این شب خاقان زمان از دولتخانہ بر فیل خاص سوار شدہ با جلوس سواری متوجہ
تماشا و تفرج آئین بندی و روشنی شدہ تا چاوڑی بازار گنج چبوترہ کوتوالی بود
تشریف بردہ فیل کوہ شکوہ را در آنجا یکجھک مرصعہ لحظہ نگاہ میداشت عہدہ داران
طبق ہا زر و جواہر تیاری نمود و سوداگران و تاجران کہ دکاکین را بانواع تکلفات
و مرصعہ آلات آراستہ آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیدند و تشریفات
و نعامات کامیاب میشدند بعد فراغ از تماشا ہمان شوکت و حشمت مراجعت
می فرمود و اخراجات این جشن بمبلغ سی ہزار ہون مقرر بود از ابتدائی
سلطنت از عہد سلطان قلی قطب شاہ ہم تعزیہ داری در این خاندان بود

در عهد عدالت پناه در بلدهٔ حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه‌ها دست از نوازش نوبت بازآورند و کوس و نقاره ننوازند و گوشت را دخل طعام نکنند و قصابان دکاکین خود را بردارند و تنبولیان برگ تمبول نفروشند و جمیع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کافهٔ انام که چه هنود و چه بر اسلام جاری بود که غم امام علیه السّلام بجا آرند و از جابدارخانهٔ عام چند هزار لباس سیاه و کبود با عصای سبز و سیاه به اکثر ملازمان و بندگان و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو الاوه که یکی در آن دولت خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرش بانات سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا به مخمل و اطلس سبز و سیاه می پوشیدند و در الاوه چهارده علم استاده می کردند و زربفت‌های چهارده درعی که آیات کلام مجید و ادعیهٔ ماثوره در آن منقوش بوده باشد بآن علم می پوشانیدند و چراغها و شمعدان‌های بزرگ برنجی که در یکصد چراغ روشن می شد بسیاری بصورت اشجار پر شاخها ساخته برایوانها گذاشته شمعهای کافوری بالای ایوانها و اطراف حوض چیده هر شب می افراختند و ذکر آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تعزیه داری انواع اطعمه و اغذیه بی گوشت حاضر آورده بهمه کسان می خورانیدند و در قصبات و دیهات محلات ممالک محروسه همچنین تعزیه داری و سوگواری قیام می ورزیدند همچنین تا ده روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیست با صفا سلطان محمد قطب شاه بر بالای کوه عمارت عالی و قصر رفیع سه منزله بتکلف صرف تمام ترتیب داده بر بالای آن حوض بطول پنجاه گز و بعضی ایضاً و رد امن

کوه عمارت دیگر مشابه بروج فلکی که متحمل سلطنت و اثاثه بادشاهی بود بر آن گنبد جا بجا بنا نهادند و آن کوه با صفا را موسوم بکوه طور ساخته و در اطراف آن فرسخ در فرسخ بساتین پر از اشجار ها باغهای پر از اشجار احداث فرمود و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان نیز در حوالی کوه و کوه بنات گهاٹ که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قصور و بساتین آراسته و پیراسته بودند خاقان زمان برای سیر کوه طور تشریف بردند و از غایت فرح بعیش و نشاط مشغول شد رباعی

زیک جانب بهشتی شد نمودار — زیک جانب پریرویان بسیار
زیکسو فوج محبوبان ساده — چو مهر و ماه رخ انور کشاده

تا مدت یکماه دران عشرت سرا مشغول سیر و طرب بود پس ازان متوجه دار السلطنت حیدر آباد شد آمدن ایلچی دهلی در هنگامیکه شاه جهان بادشاه در سال جلوس خود در ۱۰۳۷ هجری متعاقب خان جهان لودی که ازان بادشاه متوهم شده به احمدنگر آمده به نظام شاه پیوسته بود و از دار السلطنت آگره بصوب دار السرور برهان پور نهضت فرمود چون به بلده مذکور رسید بنابر اظهار مراتب دوستی مکتوبی با تحف و هدایای لائقه بصحابت شیخ محی الدین پیرزاده او چین مرسول داشت چون وکیل مذکور بخدمت عدالت پناه پیوست بانواع تشریفات و انعامات سرفراز شد و از روز آمدن زنجیر فیل باو مرحمت شد درین ایام ایلچی شاه ایران الموسوم محمد قلی بیگ معه نامه و تحف گرانمایه بملازمت عدالت پناه پیوست و بانواع تشریفات وافره و انعامات متکاثره کامیاب شد بعد چندی عدالت پناه بسیر باغ و سیر قلعه محمدنگر و زیارت روضه والده ماجده خود پرداخت شریف الملک بعرض

رسانیدکه ملیا زمیندار کلنگو سر شورش برداشته است لہذا شجاعت دستگاه
ایلچی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گول کنڈه مرخص فرموده مشارالیه آن شب روز
دیگر یلغار کرد وقت صبح که هنوز آن بد اندیشه از خواب غفلت بیدار نشده بود چون اجل
ناگهان بر در خانه اش رسیده در پاشش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت
این اجل گرفته سراسیمه از خواب غفلت بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی الفور
ایلچی بیگ با چند جوانان دستگیر کرده سر پر غرورش را از بدن جدا ساخته بنام
بجانب گول کنڈه بر آمد راهی شد وقتیکه بادشاه از دروازه قلعه گول کنڈه برآمده
بحیدرآباد توجه فرموده بود سران مفسد بر سر نیزه کرده بنظر ملازمان در آورد
بنوازش خلعت سرفراز گردید تا حال کمان حویلی او در وسط حیدرآباد بنام او
مشهور است که انرا کمان ایلچی بیگ می گویند در سنه ۱۰۴۰ هجری باران
مطلق نبارید پیش ازان دو سال کم باریده بود قحط عظیم رو داد و تالاب
هائے کلان مثل تالاب حسین ساغر و ابراهیم پٹن و حیدرآباد و چاه هائے
عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صد گز میکندیدند آب نمودار نمی شد و در
باغات اشجار نو و کهن خشک شد و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در
ولایات و دیهات خانه بخانه از مردار گردیدند و در محلات و اسواق شهر
چندان مرد هائے می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلایق و آرزوئے
نان جان میدادند و مشت برنج بهشت مسے میسر نمی شد درانوقت خاقان
زمان امر فرمود که جا هر قسم غله ها باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه
ندارند ازین سبب در دار السلطنت حیدرآباد قدری از جنس غله ماکول هم
رسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نمیرسید خاقان زمان با وجود چند لنگر
امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته هر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز

لنگرهای بزرگ مقرر گردید و دیگهای آتش پخته به فقرا میدادند و حکم شد
که در هر محله چاه ها چنان بکنند که اگر طرف زمین آب رفته باشد برارند غرض
آنقدر اهتمام در القای خلایق فرمود که ما فوق آن متصور نباشد این قحط در اکثر
ممالک نیز واقع شده بود و در ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد
در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لکه آدم کفن داده بود ما ورای
آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنها خالق العباد داند و در مملکت برار آن بور
زیاده ازین بود شاه جهان بادشاه در انجا نیز همچنین سعی ها در ابقای خلایق
کرد تاریخ این حادثه عظمی شاعری بسه کلمه آورده ...... مرض مرگ تجلی آمده
طغیانی آب موسی چون در سنه ۱۳۱۷ هجری و سنین ماضیه باران کم باریده
بود و در سنه ۱۳۱۸ هجری مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد چنانکه گذشت درین
سال در موسم برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران این چنان بارید
که فضای دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب رود به تغیانی آمده
چنانکه ندی موسی که متصل حیدرآباد است و در وقت صبح روز چهارشنبه بست و
هفتم شهر صفر سنه ۱۳۲۶ هجری انچنان تغیانی نمود که آب از بالای پل میرفت
و اندرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل غربا را منهدم ساخت و پاره
از اشجار باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود بر بود و جوش آن از صبح تا دو پهر
و سه گهڑی ماند بعد ازان رو بکمی آورد و در همان سال بست چهارم رجب
سنه ۱۳۲۶ هجری بادشاه از دار السلطنت بجانب سید آباد روانه شده انجا
نزول اجلال نمود و روز دیگر بر قصبه منصور آباد تشریف برد و روز سیوم
به قصبه فرح بخش بنیاد آباد عرف حیات نگر که از محدثات والده
ماجده خدیو زمان است دوازده روز بعیش و طرب گذرانیده جشن نوروز

نوحظ خود بعمل آورد و اخراجات این جشن جناب بخشی بیگم والده اش از طرف
خود نموده بعد ازان بحیدرآباد تشریف آورده هفتدهم [بجا] ذی قعده سنه ۱۰۴۴ هجری
خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزول اجلال فرمود میر معیز الدین
محمد ایلچی شاه ایران و خیر الخان جاگیردار خیریت آباد که از طرف خاقان زمان
بجانب ایران رفته بود بملازمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بخلاع
لایقه کامیاب شدند و خیر الخان در سلک محتسبان حضور انسلاک یافت
میر محمد سعید میر جمله المخاطب بمعظم خان خانخانان سپه سالار از نوکران
خاقان زمان بود و از سادات اصفهانی است چون وارد حیدرآباد گردید
بخدمت سلطان محمد عبد الله قطب شاه نوکر گردید رفته رفته بمرتبه وکالت
و وزارت رسید تا آنکه به نیروی شجاعت و لیاقت از مضاف کرناتک
که یکصد و پنجاه کروه طول تخمیناً و تا سی کروه عرض و چهل لکه روپیه حاصل داشت
مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل گنجی کوته و سدهوت و کڑپه
وغیره حاکمان آنجا انتزاع نموده بتصرف در آورده و ثروت و مکنت او بجای
رسید که سوای فوج سرکار پنجهزار سوار از خود نوکر داشت ازین سبب
مخالفان در پرده دولت خواهی حرفهای دور از کار ذهن نشین پادشاه
می ساختند برین هم پادشاه عادل و باذل و سخی و مشهور و دانشمند
و نیکو شمایل و خجسته خصایل و خوبرو و قدرشناس بود در باب علم و هنر در
عهد او علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدرآباد آمدند و هنرمندان
عالم در آن دیار مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در
تحقیق لغات بی نظیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و بمقاصد
و مآرب خود کامیاب شدند و همین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

باسم آن بادشاه تصنیف یافته اوصاف حمیده او از حیطهٔ نگارش بیرون ذفزون
است نمنوشد در بلده حیدرآباد آثار آن فرمانده در گنبدی که باین سمت بلده
بکمال رفعت وبلندی واقع شده آن بادشاه جنت آرامگاه دران گنبدی
مصاف لنگر فیض اثر مدفون است درین ایام بنابر حوادث روزگار دران
مکان فیض نشان اثر آبادی نمانده این هیچمدان احقر محمد قادر منشی از احوال آن
بادشاه همین قدر اکتفا نمود اگر مفصل نویسد بطول می انجامد چنانکه حکما گفته
اند بیت مختصر گوی ومختصر بنویس ٭ مثل طبع شهان به مختصر است،،
ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن قطب شاه عرف تاناشاه پس از انتقال
سلطان عبدالله قطب شاه در تعین جانشین او فیمابین ارکان دولت
اختلاف افتاد وسامان جدال وقتال انجامید چنانکه از بنیری میر احمد
که مانصاحبه کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشیه
وترکیه آماده فتنه وفساد گردید از هر گوشه وکنار آواز جنگ وجدل بلند شد
چون اعانت ملک بخش حقیقی سعادت نصیب ابوالحسن بود میر تقی ونکلنا
وماد ناکه هرچه نوکر وپیشکار احمد بودند با اکثر نوکران عمده رفیق ابوالحسن گشتند
وموسی خان بطریق معتمدانه به حیدرآباد راهی ساخته خود نیز بسوم ربیع الثانی
سنه الیه نهضت فرمود درین هنگام چندی از مردم دیگر که بظاهر همراه
سید احمد بودند درباطن سعادت ابوالحسن گردیدند چه سید احمد به بخل و
کنج خلقی ودرشت خوئی جمله نوکران خود را بیدل داشته بود برخلاف ابوالحسن
که بصلاحیت وسخاوت وداد ودهش ونیکو اخلاق از همه با حسن سلوک
میداشت القصه همه متفق گشته سید احمد را معزول وبی اختیار وابوالحسن را
بر سلطنت برداشتند مصرع خلق وجود دشش خلق را مرهون کند

سبب سلطنت با ابوالحسن تاناشاہ چون میرجملہ جہت سلطان عبداللہ قطب شاہ
در حیدرآباد حویلی و باغ در محلہ سلطان شاہی احداث کردہ متصل آن تالابے
طرح انداخت کہ تاحال آنرا تالاب میرجملہ می گویند بادشاہ را در انجا مہمان
بردہ دو سہ روز داشتہ ضیافت شاہانہ نمود بعدازان حرکات پسرش
میر محمد امین کہ بہ نشہ جوانی و دولت رعونت در سر داشت از افزونی اقتدار
پدر بمستی بدربار آمدہ بر مسند بادشاہی در نشۂ شراب بخواب رفت و قی کرد
موجب افزونی سوئے مزاجی بادشاہ شدہ آثار بی التفاتی پیدا گرفت و اورا
با متعلقانش نظربند داشت معظم خان میرجملہ بمعاینہ اینحال دل بر داشتہ رفاقت
گذاشتہ در سال بست و نہم شاہجہانی بشہزادہ اورنگ زیب کہ بصاحب صوبگی
دکن اورنگ آباد سکونت میداشت رفتہ توسل کہ در ۱۰۶۸ھ ہجری از محدثات
آن اورنگ زیب خلافت است جستہ از شاہجہان التماس طلب خود
نمودہ شاہجہان حسب الاستدعای او فرمان عنایت نشان متضمن حرمت
پنجہزاری ذات و دو ہزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان
عدم تعرض از و و متعلقان او بہ سلطان عبداللہ قطب شاہ مصحوب قاضی
محمد عارف کشمیری روانہ فرمود سلطان عبداللہ بمجرد استماع این خبر
محمد امین پسرش را معہ اموال و اسباب او بہ ضبط در آوردہ بر محلات او
پہرہ بندی نمودہ با وصف ورود فرمان ہم متاثر نشد محمد اورنگ ا لآ
فرمانی متضمن اینکہ شہزادہ محمد سلطان می خواہد کہ از راہ اودسہ
بخدمت عم خود شجاع بہ بنگالہ برود بحیدرآباد گذارش خواہد افتادہ
با مین بیگ بگذرانند فرستاد آن بادشاہ صاف طینت غافل از نیرنگی
روزگار بہ تیاری ضیافت پرداخت محمد اورنگ ہشتم ربیع الاول سنہ ۱۰۶۶

تحسین خلف خود محمد سلطان را پابوسی خان بطریق مقدمه بحیدرآباد
راهی ساخته خود نیز سویم ربیع الثانی نهضت فرمود درین هنگام سلطان
عبدالله قطب شاه خبردار شده محمد امین را با والده او روانه ساخت مشارالیه
دوازده کروهی حیدرآباد بملازمت سلطان محمد پیوست چون [illegible] شده بود
سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر نهم
ربیع الثانی سنه الیه با نقد و جواهر و طلا و نقره به گولکنده رفت محمد سلطان
بر کنار تالاب حسین ساغر فرود آمد افواج قطب شاه نمودار شده آغاز
جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانه تاخته تا دیوار شهر تعاقب نمودند روز
دیگر حیدرآباد بتصرف آورد و بسیار از کارخانه جات بادشاهی تاراج گشت
و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار نموده تصرف محمد سلطان درآمد
افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانه ها
مالامال ماند هرچند سلطان عبدالله اظهار ابواب مدارا و مواسا می نمود
و مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاد اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن
در باطن به تهیه اسباب جنگ و استحکام قلعه پرداخت در باب کمک
مکرر بعادل شاه نوشت چون اورنگ زیب رسید و از محمد سلطان ملحق
شده در هجده روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعه رسید لشکر
آراست و دور قلعه که دو سه کروه حربی است معین مورچال نموده تا آنکه
از قلعه گوله هائے توپ و تفنگ چون ژاله می بارید مکرر کارزار عظیم
و آویزش سترگ درهم افتاده آخر الامر قطب شاه بملاحظه اینکه خونریزی
مسلمانان بناحق می شود بیه احمد را او خود را فرستاد و بقایا پیشکش
سنوات ماضیه را با اسباب داشتنی مرزا محمد امین ارسال داشت

بعد ازان والده خود را نیز فرستاد آن ضعیفه بعقیقه تقریر دلپذیر از دواج صبیه
قطب شاه بسلطان صلح قرار داد و آن دختر را سوای دو لکه روپیه بعنوان
جهیز باعزاز و احترام از قلعه بدولت خانه سلطان محمد فرستاد و میر جمله دوازدهم
جمادی الثانی سنه ۲۹ جلوس شاهجهان مطابق سنه ۱۰۶۵ هجری بر کنار حسین ساغر
از ولایت مفتوحه رسید آخر از ملازمت محمد اورنگ زیب نموده باجازت
نشستن غیر اختصاص یافت و محمد اورنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برده
هفتم رجب عنان معاودت بصوب اورنگ آباد معطوف ساخت گویند
سلطان عبدالله قطب شاه بعد مراجعت او کوچه متصل قلعه بود گرداگرد آن کوچه
دیواری کشیده داخل حصار نموده در سنه ۱۰۶۶ هجری شاهزاده اورنگ زیب
بهادر بتسخیر قلعه بیدر عزیمت نمود چون قلعه مذکور بعد برهمنه سلاطین بهمنیه
در عهد سلطان ولی الله بهمنی و پسرش احمد در تصرف قاسم برید رفته در اولاد
او هفت کس از سلاطین بریدیه قریب یکصد سال حاکم آن قلعه در عصر مرزا علی
خاتمه طبقه بریدیه است ابراهیم عادل شاه از بیجاپور برآمده بر قلعه مذکور
مسلط گشت مرزا علی را گرفته به بیجاپور برده محبوس گردانید و از طرف خود
ملک میرجان حبشی را نائب آن قلعه نموده بود ملک میرجان تا سی سال
باستقلال حاکم قلعه بیدر ماند درین سال محمد اورنگ زیب بهادر با افواج
کثیر که میر جمله معظم خان خانخانان نیز شریک آن بود از اورنگ آباد بقصد
تسخیر به قلعه بیدر آمده محاصره نمود ملک میرجان با قلیلی از جمعیت خود تا مدت
بیست و هشت روز به جنگ توپ در هنگامه پرداخت چون مورچه میر جمله متصل
فتح برج رسید در قلعه مذکور از ضرب گوله ریختن گرفت ملک میرجان آنطرف
برج غاری کندیده از کیسهٔ باروت و بانهای و حقه های آتشین آن غار را

مملو نموده بود برای آنکه اگر برج افتد و فوج اورنگ زیب حمله نماند باروت را
که در غار پر بود آتش دهند اما چون تقدیر ملک میرجان برگشته بود آنروز
بالای همان برج برآمده سرداران با نها قیام نمود قضارا بانی بر دیوار قلعه خورده
شرارش دران گنج باروت افتاده ملک میرجان با دو پسر و متقربانش سوخت
و قلعه بیدر سهلاً به تسخیر اورنگ زیب درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلعه کلیان رفتند
دران قلعه حبشی عادل شاهی قلعه دار بود جنگ کرد بعد چند ماه در سنه ۱۰۶۷ هجری
ناچار قلعه را باورنگ زیب سپردند پس ازان بر قلعه گلبرگه رفته محاصره نمودند
چون آن قلعه نیز در تصرف عادل شاه بود باداء پیشکش صلح نمود درین اثنا
خبر بیماری شاه جهان و جلوس داراشکوه بسمع اورنگ زیب رسید
لهذا با اضطرابی تمام روانه دهلی گردیده و اراده تسخیر دکن چند سال در توقف ماند
القصه چون سلطان عبدالله قطب شاه را کیفیت اولاد سلطان عبدالله قطب شاه
ده فرزند دو دختر دو دو فرزند در خورد سالگی فوت کرده بود به جز سه دختر فرزندی
نبود یکی ازان دختر بسلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دومی را به میر
احمد کربلائی که از سادات و فضلاء غریب بود منسوب شد و سیومی را بسید
سلطان نامی سیدزاده کربلائی که همراه میر احمد آمده بود تجویز منسوب کردن
نموده اول روز نیک دیده نکاح خوانی مقرر شد و بعد ازان رسم شادی اما روز
رسم تاریخ نکاح خوانی بود تمام اسباب رسم مهیا کردند تا آنکه سید سلطان بمنزل
خود به تهیه سواری جلوس فراهم آورده برای غسل نشسته بود که غسل کرده پوشاک
شاهانه پوشیده سوار شود آنوقت مزاج بادشاه [illegible] سید سلطان بوجهی منحرف
شده بی اختیاره بر زبان آن خدیو زمان گذشت که این دختر را بدرویش دهم
اما سید سلطان نخواهم داد پس این سخن خود تلاش درویشی بود بیگم سلطان

گفت که ابوالحسن اگرچه در قرابت من واز قوم حقیقی است باوصف آن همیشه
در زمرهٔ قلندران سید راجو پیرزاده افتاده می باشد چه خوش که عقد این دختر
با ابوالحسن بسته شود بادشاه را این مشورت پسند افتاده بتلاش ابوالحسن کسان را
فرستاده گویند آنوقت عصر بود سید راجو حسینی درختان نو زباغ خود را که تازه
نشانده بودند آب دهانده نزدیک درختانش نشسته بودند که ابوالحسن آمده
سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی الله گذشت که بیا ای ابوالحسن بدست
تو حنائی بندم که این وقت بدختر بادشاه حنا بندی می شود این نگفت که ابوالحسن را
نزد خود طلبیده گل از حنا بآن برداشته بر ناخن انگشت خنصر وی چسپانید
همان دم کسان بادشاه برای طلب ابوالحسن آمده او را بردند و او را لباس
شاهانه پوشانیده با دختر بادشاه عقد بستند سید سلطان این خبر شنیده تمام
شب با فوج خود برای جدال و قتال مستعد مانده چون کار پیش
نرفت با دل پر اندوه والم صبحی کوچ کرده باورنگ آباد رفته با دختر میر جمله
محمد معظم خان خانخانان منعقد از دواج گشت اکنون که اولا پیش از دو سال
حیات بخش بیگم والده ماجده او در ۱۰۸۰ھ ہجری بتاریخ بست دہشتم شعبان
شب سه شنبه برحمت الٰهی پیوست و بعد دو سال و چهار ماه چند روز سلطان
عبدالله قطب شاه روز یکشنبه سوم محرم ۱۰۸۳ھ ہجری به رحمت ایزدی پیوست
عمر او به شصت سال رسیده بود مدت چهل و هشت سال سلطنت باستقلال
نمود بادشاه بانوابر سر عنایت او بود بالجمله بعد نیازرت بادشاه فردوس
آرام گاه جمله ارکان دولت اتفاق کرده ابوالحسن را بتاریخ پنجم محرم الحرام ۱۰۸۳ھ
بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید مظفر که از ابتدای خطاب قبول نکرده بود
بر منصب وزارت مقرر گردانیدند و او در اندک روزها از خلایق کنج خلقی آغاز کرد

وبادشاه را نیز از خود رنجانید لهذا مادنا پنڈت را که پیشکار او بود و بادشاه بر فوق
مدار از خود ساخت تا آن وفاکیش آقای خود سید مظفر را بی پر و بال کرد
از قلمدان وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنی پیشکاری به برادر خود
ینکنا مفوض گردانید گویند که هر دو بر تمثال برادر حقیقی ساکن کرناٹک بود
و بعضی گویند کلکر سنی بچه ها میسرم بودند چون مدار علیه سلطنت شدند آنچه از ایشان
بدی داشت کاری در حق مدار خلایق آمده از هیچ سفاک تا ختنه نشده باشد
بنیک نامی این خاندان عالیشان را بگسیختند و خاک وسعت ملازمت بر سر حال
خود بیختند

رباعی

زشت خوئی کار شیطان است زین انگار به — خلق را گرگ چو انکس گوسفند کار به
هر کرا بیند بناحق بر گزد عف عف کند — گر چنین مردم بود زین کس سگ مردار به

باعث آزردگی خلایق از ان هر دو برادران شوم بچند وجه است خواستند که
اهل کاران قدیم بادشاه بر هم زده برهمنان همقوم خود را دخیل مهمات سلطنت
گردانید و دو ماه پرتاب راو که عهد سلطان محمد معاف شده بود وضع نمایند
و سررشته ماهوار سپاه گسیخته در تمام سال بچهار اقساط دهند اضافه را که سلطان
محمد قطب شاه کرده بود موقوف سازند و رواج اسلام را بضعف مبدل ساخته
کیش خود را تقویت دهند نقل مشهور است که در بیرون شهر نواحی اننت
گیری بتخانه احداث کرد اکثر جلوس سواری در آنجا میرفتند روزیکه عید هنود
بود بکمال حشمت جلوس سوار شده سادات و شرفا را همراه برده شماتت
نمود که حد منا در را شکسته بودند من شما را همراه خود باین طور به بتخانه می برم
گویند دران روز اشک از چشم سادات مانند رود جیحون روان شد و در
مآثر الامرا مذکور است که چون عزل سید مظفر که مدتها وکیل السلطنت بود

و رتق و فتق مهمات مالی و ملکی باآن هر دو شوم بلوم که مایه مفاسد فتن
وشورش و مال روان دودمان نو و کهن گشتند تفویض یافت و مخالف قدیم
بندگان بارگاه گردیدند اما محمد ابراهیم ولایتی را المخاطب خلیل الله خان از زمانه
سازی و مزاج شناسی جاده لابه و چاپلوسی می پیمود و آن هر دو برهمن رضاجوئی
او منظور می داشتند لهذا مسند را رواج یافته بمنصب سرلشکر و خطاب خلیل الله
خان بیک حمله رایت بلند پایی افراشت و سجع نگین خود این کرده بود. بیت

ز التفات بادشاه و بیمن دولت روشن روان — گشت ابراهیم سرلشکر خلیل الله خان

القصه ابوالحسن تاناشاه مرید شاه راجو صاحب است و انجناب پیرزاده
حسین شاه ولی قدس سره است نسب نامه سید شاه راجو حسینی قدس
سره بن سید شاه اسدالله بن سید شاه صفیر الله بن سید راجو بیجاپوری
برادر حسین شاه ولی قدس سره بن سید اسدالله بن سید صفیر الله ثانی
بن سید اسدالله بن سید عسکر الله بن سید صفیر الله دکنی بن سید
محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف الحسینی بنده نواز قدس سرهم و سید راجو
حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیر با قلعه گولکنده در سنه ۱۰۹۶ هجری برحمت
حق پیوست در گنبدی که در حیات خود احداث کرده بود و هنوز با تمام نرسیده
بیرون فتح دروازه جنوب رویه شهر واقع است مدفون گردید رحمت الله
علیه هنگامیکه رایات عالمگیری پرتو افگن مرزبوم دکن گردید نخستین به تسخیر
بیجاپور بوجه همت گماشت و شهزاده محمد اعظم را عساکر گران جهت کشایش
بیجاپور تعین ساخت چون مهم با متداد کشید عالمگیر بادشاه از اورنگ آباد
باحمدنگر و از انجا به شولاپور نهضت فرمود در انجا نوشته ابوالحسن بنام
وکیل او که در لشکر فیروزی بود بجنس از نظر بادشاه گذشت بدین مضمون

که تا حال مراسم بزرگی می نمودم حالا که ایشان سکندر عادل شاه را یتیم دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار بر وی تنگ ساخته اند واجب آمد که سوای جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها مرهته با لشکر بیشمار جهت کمک کمر سعی بربندد و دویم با سرداری خلیل الله بیگ حمله خیل سوار جرار معرکه گذار تعین نمایم می بینیم که ایشان کدام کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد بمجرد مطالعه این خط نایره غضب سلطانی بالتهاب آمد و بر زبان گشت که ما گوشمال یک جنیی فروش متمول سارنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالا که ماده خروش بهانگ آمد جای توقف نماند باوجود تعویق مهمات بیجاپور بادشاه زاده شاه عالم بهادر را گولکنده به استیصال ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان باتفاق شیخ منهاج با رستم راو باعمزاده مادنا و ینکنا باستقبال شاهزاده شتافت در سواد قصبه سیرم و ملگیر چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید دلاوران طرفین داد مردمی و شجاعت دادند آخرالامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای عالمگیر وزید آخر شهزاده شاه عالم بهادر که باخلاق حمیده متصف بود پیغام کرد که سیرم و ملگیر و پرگنه ناکادی که درین ایام پرگنه چیتاپور مشهور است و پرگنه ارکی و کوڑونی که برین فوج بادشاهی متصرف شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرضداشت سفارش شما بحضور بادشاه مرسول داشته صلح می کنانم خلیل الله خان که شیوه پورش داشت قبول کرد اما شیخ منهاج و رستم راو و دیگر جهالت پیشگان گفتند این پرگنات به شمشیر آبدار و نوک سنان کارگذار ما وابسته است و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف آرائی بمیان آمد و دران روز توپ هائی بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ

عظیم شد از اول روز بر آمده معرکه کارزار شعله ور بود بعد از ان دکهنیان رو برتافتند
و فوج بادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه ایشان رسید غلغله عظیم در لشکر دکن افتاد
شیخ منهاج دو کس را بخدمت شاه زاده فرستاد پیغام کرد که ضابطه بادشاهان
سلف چنانست که دست تاراج بناموس مردم دراز نمی کنند اگر سه
چهار گهڑی فرصت دهند از قبایل خاطر جمعی نموده باز بمقابله میپردازیم شهزاده
بامروت تلوار بمیان کشیده سزاولان را برای منع دست درازی بحال مردم
و عیال ایشان تعین فرمود دکهنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده
طرف کهڑی که نزدیک بود روانه ساختند و بوقت سه پهر باز بشکوه تمام جلوریز
مقابل فوج بادشاه آمدند و ترددات رستمانه از هر دو جانب بظهور آمد جمعے
از طرفین بعد قتل بسیار از پا در آمدند و از جانب دکهنیان شیخ منهاج و رستم راو زخمی گشتند
و پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان
بسیارے گشته شدند چون شام شد برگشتند و همان شب در سرداران دکهنی
تفرقه افتاده لهذا فوج دکهنیان منتشر شده رو بجانب حیدر آباد آورد وقت صبح
خبر آوارگی آنها بسمع شاهزاده رسید حکم نواختن شادیانه و تعاقب نمودن
آنها فرمود چون دکهنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل الله خان را بنا سازی
متهم ساخته هزیمت را از جانب او وانمودند مادنا پنڈت نیز ذهن نشین سلطان
ابوالحسن ساخت که او رجوع بشاهزاده آورده اراده نوکری آنطرف دارد
بنوعے بادشاه زاید ظنه نموده که فکر مقید نمودن بل بقتل آوردن او قرار یافت
خان مذکور آگهی یافته بناچاری در خدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و
شش هجری آخر ملازمت شاهزاده نموده بمنصب شش هزاری ذات
و شش هزار سوار و خطاب مهتاب خان ممتاز گردید و همین سال در شولاپور

باستان بوسی عالمگیری پیوسته بانعام پنجہزار روپیہ و دیگری عطا با اختصاص
یافت القصہ چون خبر نزدیک رسیدن شاہزادہ ملحق شدن اللہ خان بادشاہی
انتشار یافت سلطان ابوالحسن بتغیر ارگشتہ مخفی اول شب باجمع از خدمہ محل
وصندوق ہاے جواہر و ہون و اشرفی ہا ہرچہ بہ جلدی توانست باخود گرفتہ
روبہ قلعہ گولکنڈہ نہاد و باقی ہمہ کارخانجات بادشاہی و مال تجار کہ زیادہ
از پنج کروڑ روپیہ خواہد بود معہ ناموس سپاہ و رعایا در شہر ماند این خبر
دران شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد برپا گردید و چندین ہزار شرفا
کہ فرصت سواری و برداشتن مال و اسباب نیافتند سراسیمہ گشتہ دست
زن و فرزند گرفتہ بجانب قلعہ گولکنڈہ راہی شدند و اکثر زنان را فرصت برقعہ
پوشیدن ہم نماند پیش ازانکہ بادشاہ خبر رسد او باشان و غارتگران شہر
دست بغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغائے عام بود و بسیارے
از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان افتاد
القصہ مردم شہر مضطر خرابی عیال و اطفال خود را بقلعہ گولکنڈہ رسانیدند
وقت صبح فرار ابوالحسن و خرابے شدن شہر و ہنگامہ شبانہ بعرض شاہزادہ
کہ بفاصلہ شش کروہ فرود آمدہ بود رسید شاہزادہ این فتح غیبی را کہ بسالہا
متصور بود در یک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانستہ بسیار خوش و خورم
گردید فی الفور نقارخانہ نواختہ ازانجا بسوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگرہ
پیشتر از رسیدن لشکر شاہزادہ بشہر آمدہ چہ در شہر و چہ در دولت خانہ بادشاہی
و چہ در محلہ و بازارہا آنچہ کہ بنظر در آمد از اموال بادشاہے و امرا و تجار لکوک
از زر و نقد و اقسام جواہر بیشمار و زیورہاے گران بہا و اقمشہ و فیلان و اسپان
ہمہ غارت نمودند و تالین ہاے سنگین کہ برداشتن آن متعسر بود بخنجر و شمشیرہا

بریده پارچه پارچه کرده از دست همدیگر می ربودند و آن قدر زن و فرزند مسلمانان
و هنود را باسیری رفتند که شرح آن نمی توان کرد و واپس ازان شاهزاده
نیز داخل شهر شده بفراغ داخل محل سرای بادشاه کردند آنچه در سالها
و ماه ها صورت گیرد در یک روز بوقوع آمد شاهزاده شکر ملک بخش حقیقی بجا آورده
چون تاراجی شهر آگاهی یافت سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید
فاما فایده نه بخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور فرمود که باتفاق دیوان بادشاهی
چهارصد و پانصد سوار باخود گرفته در گرد اوری و ضبط بقیه تاراج کارخانجات
ابوالحسن وغیره پردازد بعد ازانکه فرستادهای ابوالحسن هزار عجز و نیاز پیغام
التماس عفو جرایم کرده نزد شاهزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده در اختیار
شاهزاده آمده است برای منع تاراجی خلق الله حکم عالی به تقید شرف صدور
یابد شاه عالم عجالتا سزاولان شدید برای خبر و منع تاراجیان و گوشمالی
جمعی که آتش می زدند تعین فرمود ازین تقید اگرچه اندکی اطفای نایره
فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد ازان التجای ابوالحسن
تقبیل بر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت و قریب هشتاد هزار هون نقد
و جنس ابوالحسن بضبط سرکار درآمد بادشاه را بر حال او و ساکنان بلده رحم
آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده فرمود که بخدمت بادشاه عالم
ستان معروض داشت شفیع جرایم میشوم و از جمله ان شروط که بمیان
آمد قبول پیشکش یک کرور و بست لک روپیه سوای وجه مقرری هر سال
و مقید و بیدخل ساختن مادنا و ینکنا که مایه فساد و باعث خرابی حیدرآباد اند
دست برداشتن از کهری و سیرم و کوهیر و دیگر محالات مقبوضه که در تصرف
فوج بادشاهی آمده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمانیکه بنام

سعادت خان وکیل بادشاهی صادر شده مندرج بود که اگرچه افعال قبیح آن
ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطهٔ تقریر بیرونست اما از صد یکی و از
بسیار اندکے بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار دو کافر
فاجر ظالم نیکنا و مادنا دو ملعون و سادات مشایخ و فضلا را مغلوب او ساختن
و در ترویج فسق و فجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبایر
گشتن و مستغرق باده پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق
را از عبادت فرق نمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنبهای جهنمی
دقیقه فرو نگذاشتن و خود را در نهاده نزد خالق و خلق که در تطبیع معاونت
کفار حربی که نهی الهی واقع شده مطعون ساختن و با وصف رسیدن فرمان
بصحبت امیر مصحوب مردم فهمیده اداب دادن و پنبهٔ غفلت از گوش
نکشیدن و در ایام یک لک هون نیازگی نزد سنبها فرستادن و بفرط
غروری و مستی باده ناکامی پیمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن
مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال،، فرمان بدستخط خاص عالمگیر بادشاه
آمده بود در مقید داشتن آن دو برهمنان مادهٔ فساد که مدار ملکی او بودند
شامل حال ابوالحسن بود بعضی سرداران عمده و خدمهٔ صاحب اعتبار محل مثل سفر بادجا صاحب که از دست آن دو کافر نابه فساد
تنگ آمده بودند بے آنکه ابوالحسن را اطلاع نمایند بزبانی بعضی محرمان و از نوکران همدم و همساز که بظاهر طریق رفاقت
آن بد کیشان می پیمودند و در باطن خوبدل بودند به پیغام اشارت قتل نمودند پس در حالتی که آن هر دو جفاکار
اجل رسیده نزدیک بتخانه متصل دیوار قلعه جهت مشورت تازه نشسته بودند بر سر آنها رسیده سر هر دو
را از تن جدا کرده مصحوب مردم فهمیده نزد شاهزاده فرستادند شاهزاده خوشدل شده
عرضداشت مشتمل بر مقرر شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجناب شاه عالمگیر
فرستاد حسب ظاهر منظور نظر گردید چنانچه سعادت خان را که دیوان فوج

خان جهان بهادر بود بعجالت برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق
وحال تاکید شد و در خفیه شاه عالم و خانجهان بهادر طلب حضور شد القصه
چون گرانی غله و کم یابی کاه در لشکر شاهزاده از حد در وداد خواستند
که تا رسیدن جواب عرایض دیگر بکوهیر رفته انتظار حکم کشند درین سیر
محمد هاشم پسر میر تقی حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات خجسته بنیاد
خود را معه پسر سعادت ملازمت رسانیده مورد عنایت گردیده بود و پسر
سید عبدالکریم و چندی دیگر از بندها با فوج شاهی قدری جواهر و خلعت که
برای ابوالحسن التماس بموجب شاهزاده مرسل بود نزدیک حیدرآباد رسید
چون زبان زد خاص و عام شده بود که فرستادن خلعت و جواهر محض
فریب است سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق لاری
بر فوج قاهره بادشاهی تاختند از انکه آنها غافل بودند و از جانب شهزاده کمک
نرسید میر هاشم و بعضی سرداران زخمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم
بسبب شدت گرانی غله از حیدرآباد کوچ کرده بکوهیر رفته اقامت گزید و درین
ایام قلیج خان بهادر معروف عابدخان بموجب حکم عالی به شهرت تحصیل زر
پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزادی رسید شاهزاده طلب حضور شد و بادشاه
بنابر امید از مهم بیجاپور رایات ظفر افراشت و بتاریخ بست و یکم شعبان سنه ۹۸
سواد بیجاپور مضرب خیام ظفر فرجام کردند شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ خلف عابدخان بهادر و دیگر امرای نامدار برای
مدد اعظم شاه و محاربه و محاصره بیجاپور مامور شدند هر یکی جوهر شجاعت در تسخیر
آن قلعه ظاهر می نمود چون از ساعی جمیله غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ و دیگر
بهادران بانام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ کردند

وازنرسیدن غله وآب مردم بسیار تلف شدند شرزه خان ازز مانی
سکندر عادل شاه امان خواسته در اوایل شهر ذی قعده سنه ۹۸ هجری کنند
قلعه بخدمت شاه عالم ستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید
صدائی شادیانه بلند آوازه گشت مدت محاصره بیجاپور سه نیم ماه بود بعد ازان
فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را بقلعه دولت آباد برده باعزاز نگهدارند
و فراخور کفاف او وجه یومیه میرسانیده باشند و بند و بست بیجاپور بروح الله
خان بخشی باتفاق سید عبدالله خان مفوض گشت بعد حضرت خواجه بنده نواز
سینی قدس سره ازانجا کوچ کرده بنام ابوالحسن و سعادت خان فرامین بحیدرآباد
فرامین مشتمل بر خوف و رجا و رسانیدن از پیشکش بتاکید تمام ابلاغ نمود
و خفیه بسعادت خان شرف ترقیم یافت که ما بدولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم
درین روز رایات جهان کشا بآنطرف متوجه خواهد شد در تحصیل زر سعی تمام بکار برده
سعادتخان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول
پیشکش سزاولی نمود چون ابوالحسن درانوقت انقدر زر نقد نداشت سعادت
خان پیغام نمود که زر نقد درینوقت موجود نیست می خواهم که از جواهر و هر جنس
مرصعه که در خانه موجود است جدا نموده حواله او نمایم بعد چهار پنج روز ادای زر نقد
نموده زیور را وا خواهم کرد وانوکالت پناه بعد رسیدن زیور که چهار چند از پیشکش
خواهد بود رسید پیشکش بمهر خود بدهند باعرض داشت خود که معه کشتی های
میوه و فواکه میرود ملفوف کرده بخدمت عالمگیر بادشاه سیفر سیم سعادتخان
بمکر و حیله قرار مدار کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را معه بهنگی های
فواکه از طرف خود نیز سیفر ستاد همراه بهنگی هاے ابوالحسن بخدمت عالمگیر
بادشاه فرستاد یک دو روز بران نگذشته بود خبر رسید که بادشاه

کوچ بکوچ بحیدرآباد می آید ابوالحسن باستماع این خبر هوش ربا بسعادت خان پیغام کرد الحال پاس کلی بهم رسید و توقع عفو جرایم نماند خوانچه زیور امانت ما را داپس دهند سعادت خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت با وصف اطلاع اراده بادشاه به تسخیر حیدرآباد نظر نمک حلالی خوانچه هاے زیور را بخدمت بادشاه عالم ستان فرستادم حالا بعوض آنها جهه ها سر و جانم حاضر است و قدامی نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان آمده ابوالحسن فوج بر در خانه صاحب تعین نمود سعادت خان پیغام داد که درین ماده اگرچه حق بجانب شماست و من از جان خود دست برداشته خوانچه ها نزد بادشاه فرستادم لیکن از کشتن من بادشاه را حجت بر شما خواهد شد و بهیچ وجه امید و احتمال عفو جرایم متصور نخواهد گردید و اگر من زنده ام احتمال عفو جرایم باقیست سلطان ابوالحسن نظر بر عواقب امور داشته عذرش مسموع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنا بر مصلحت سعادتخانرا طلبیده به نسبت سابق زیاده تر اعزاز نموده آفرین گفته خلعت و جواهر مرصع با و مرحمت نمود القصه بعد از آنکه ابوالحسن مایوس گردید شیخ منهاج شرزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق خان لاری و دیگر سرداران فوج را با فوج سنگین باستقبال بادشاه فرستاد چون بدو منزل حیدرآباد مقابل فوج بادشاه شدند درینوقت عریضه غازی الدینخان بهادر فیروزجنگ بعد از فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گڑه مامور گردیده بود مشتمل بر مژده فتح آن قلعه و روانه شدن خود بطریق یلغار بحضور رسید از انتشار این خبر پای ثبات سرداران ابوالحسن از جا لغزیده پس پا شدند و ۲۴ ربیع الاول سنه ۱۰۹۸ هجری بیک گروه حیدرآباد نزول اجلال شده حکم به تقسیم مورچال و بر انداختن برج

درباره شرف نفاذ یافت درین اثنا فوج ابوالحسن باطراف لشکر آمده بجنگ
پیوستند و مردم قلعه نیز بجانب لشکر بادشاه شروع و سر دادن توپ بانها
نمودند خواجه ابوالمکارم با بعضی مغلان و سادات بارینه زخمی شدند و بعد
ازان دکهنیان روی از مقابله برتافتند بالجمله بعد تعین مورچال و نرسیدن
فیروزجنگ بهادر حکم بکندیدن نقب و بستن دمدمه بعد ورپیوست و هر روز
جدال و قتال بوقوع می آمد درهمان ایام محاصره را حکم شد که توابع محصورین را
که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند بر دارند قلیج خان عرف عابدخان پدر غازی الدینخان
فیروزجنگ که جد مغفرت مآب نواب آصفجاه مرحوم باشند دران دار و گیر
یورش نموده قریب دیوار قلعه رسید ناگاه گوله زنبورک قضا از بالای
قلعه بر شانه اش خورده دست را جدا ساخته و ازآنجا اسپ سوار باستقلال
تمام بدیره آمده جراحان را طلبیده جراحان از شانه او ریزه های استخوان
بچیدند او به استقامت پهلو زده بی چین چنین با حاضران در سخن بود
ذاره دیم دست قهوه می خورد و میگفت بخیه روز خوبی بدست آمده روز دویم
بموجب حکم بادشاهی برای دلجوئی او اسدخان آمده او بموجب معمول تعظیم
داده با او در سخن شده و گفت همچو ما صد غلامان نثار قدم بادشاه باد
منتهای آرزوی من آنست که بنده زاده بجای من سرفرازی یابد اسدخان
خلف ارشد غازی الدینخان بهادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاه بخلعت
منصب او و اضافه منصب خود سرفراز شده آمد آنجناب خلف را مخلع دیده
شاد شد و اسدخان را وداع کرد و بروزه رضوان خرامید متصل میدان
قلعه مذکور مدفون گشت رحمة الله علیه القصه هر هفته ملک هر روز بسعی بهادران
مورچال پیش میرفت پس ازان قلعه والها بمیدان کم می آمدند بلکه شبخون ها ج

و شیخ نظام اکثر ملازمان ابوالحسن با ستمالت بادشاه حقوق ولی نعمت قدیم خود بطاق نسیان نهاده رو بدرگاه بادشاه آوردند شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و خطاب مقرب خان اختصاص یافت و از جمله نوکران عمده ابوالحسن کسی که با تسخیر قلعه از ابوالحسن رو نتافت یکروز مفتوح شدن قلعه تردد مردانه نموده زخمهاے کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالرزاق لاری که بود نمک حلالی و رفاقت او مشهور عام است که با وصف وعده و عید عالمگیر از رفاقت ابوالحسن رو نتافت مصرعه خدا کند که چو عبدالرزاق باد رفیق بالجمله مدت محاصره که قریب نه ماه بامتداد کشید از کثرت ذخیره و باروت و اسباب قلعه داری که در قلعه بود بلا تفصیل از در و دیوار برج و باره قلعه گوله توپ و زنبورک و مال و حقه آتشبازی بجانب لشکر بادشاهی ریختند و از آتشبازی و آتشکاری و برخاستن دود باروت وغیره تاریکی آنچنان بود که روز از شب ممتاز نمی شد و هر روز بنده هاے کار طلب بادشاهی بمعرض تلف می آمدند و زخمی میگردیدند بهادران فوج بادشاهی تردد ان نمایان بر روے کاری آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان پسر قوام الدینخان داروغه توپخانه و مهتاب خان و چند بهادران پیشتر از دیگران جانفشانی میکردند چون از اعیان عبدالرزاق لاری و عبدالله خان پنے کسی دیگر رفیق ابوالحسن بود دیوافقت نموده پیغام فرستاد که قلعه از و بدست آید آواز زده بان طرف که از ضرب توپ ها شکسته و ریخته شده نشان داد او وعده باز نمودن دروازه مذکور که از قبضه اختیارش بود بمیان آورد و پس پاسے از شب مانده روح الله خان و مختار خان و رستم خان و جان نثار خان و صف شکن خان با دلیران کار زار از ان راه که نشان داده بود بتاریخ بست و سیوم ذیقعده سنه ۹۸

داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود بطرف دروازه مذکور که کهڑکی
نام داده اید عبد الله خان پنی حسب الوعده دروازه را بگشاد و شاهزاده به بندوبست
و نشاندن مردم خود پرداخت صبح چون صدای مفتوح شدن قلعه بلند شد عبد الرزاق
خان لاری اطلاع یافته و فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته بر پشت
اسپ چارجامه سوار شده با فوج عالمگیری چنان جنگ کرد که دوازده زخم کاری
برداشت اگرچه ازان ورطه هلاکت نجات یافته باز دیگر حیات یافت اما بوقت
بیهوشی بر پشت اسپ باختیار نماند کسی او را بشناخته بخانه اش برد بالجمله چون
صدای دار و گیر بسمع ابوالحسن رسید و آواز جزعه و فزعه اندرون و بیرون
برخواست ابوالحسن باستقلال مزاج خود و به تسلی خدم محل پرداخته و آواز
حرم محل وداع خواسته بدیوان خانه آمده چشم براه مهمانان ناخوانده داشت
چون وقت طعام خوردن او رسیده بود بطعام کشیدن تاکید فرمود و بعد ازان
روح الله خان و ممتاز خان و مردمان دیگر رسیده سلام علیک گفتند
جواب سلام گفته تعظیم داده سرگرام ازکرم خویش بفصاحت کلام متکلم گردید
چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد از امرایان چیزی خوردن خواسته تکلیف
هم نمک شدن نمود مختار خان با یک کس دیگر شریک طعام گردید روح الله
خان از روی استعجاب پرسید که این کدام وقت طعام است ابوالحسن
گفت وقت چیزی خوردن همین است زیرا که از بارگران سلطنت نجات یافتم
این بارگران بر سر دیگر رفت سبکبار شدم القصه بعد از فراغ طعام اسپ
سواری طلبیده باتفاق امراکه هاله وار از اطراف در فرا گرفته بودند سوار گردید
چون نزدیک شاهزاده محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خیمه مختصر افراشته فرود
آمده منتظر قید وبند نشسته بود رسیده مالا سر وا ید گزین بها که در گلوی

خود داشت برآورده در گردن شاهزاده انداخت شاهزاده قبول نموده دست تسلی
بر پشت او نهاده تسلی و دلاسا بخدمت بادشاه عالم ستان آورد حضرت خدیو
با وسلوکی که در طور سلاطین خطابخش و پوزش پذیر باشد نمود بی آنکه رو برو
طلب فرمایند از داکرام نگهداشت نعمت خان عالی تاریخ این فتح بصنعت
تعمیه و تصریح این رباعی یافته اول اعداد چارمحل گیرند - و عدد ابوالحسن قایم کننده
بعده اعداد ابوالحسن از اعداد چارمحل وضع کنند باقی ماند ۲۲۶ - و اعداد اورنگ زیب
۹۷۳ می باشد و این هر دو را جمع کنند جمله سنه ۱۰۹۹ شد تدخله در سلک نظم کشیده رباعی

ابوالحسن داشت جا به چارمحل + بدرش کرده از میان تقدیر
او برون رفت و این بجایش نشست + شاه اورنگ زیب عالمگیر

بادشاه بعد فتح حیدرآباد نامش دار الجهاد داشتند تا آنکه در عصر سلطنت شاه عالم
تبدیل آن نموده فرخنده بنیاد نامش در دفتر ثبت گردید چون پریا نایک از
قوم بیدر که بدترین کفار مردارخوار اند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدرآباد دوازده هزار سوار
و پیاده های بیشمار جهت معاونت سکندر عادل شاه و ابوالحسن تانا شاه
و بستن راه رسد غله رسیده بمقابله لشکر بادشاهی شوخی ها نموده بود خانه زاد
خان پسر روح الله خان جهت تنبیه او و تسخیر ملکش نامزد گردید او بعجز ملتجی
بخانه زاد خان شده کلید قلعه شوراپور که در تصرف او بود همراه آورده از خان موصوف
ملاقات کرد بعد از ان بوساطت خانه زاد خان دولت ملازمت یافته بمنصب
پنجهزاری سوار سرفراز شده برای تسخیر قلعه آدونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپور
بود و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ همراه اولی بادشاه زاده محمد اعظم شاه
مقید گشته روانه شد و نظر بر عدم پایی باقی و میسر نیامدن جاگیرها تمام مغلیه همراه
فیروز جنگ بودند عوض جاگیر مدد خرج نقد تقرر یافت و از عقب فیروز جنگ بهادر

بادشاه زاده محمد اعظم با چهل هزار سوار مرخص گردید و خود بدولت با فر و شکوه عالمستان بود بند و بست نواح حیدرآباد اوایل ربیع الثانی سنه ۹۹ هجری رایت ظفر آیت بجانب ظفرآباد بیدر افراشت بعد رسیدن بیدر ابوالحسن را که همراه رکاب بود همراه جان نثار خان بقلعه دولت آباد روانه ساخت دیگر برای سرانجام نمودن باحتیاج و آنچه که مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بغیر اعتبال تواند گذرانید تاکید شد مشهور است که سلطان ابوالحسن تاناشاه را به چهارده سال در طفلی گذشت و چهارده سال به تحصیل علوم و چهارده سال در حلقهٔ مریدان قلندران سید راجو حسینی قدس سره و چهارده سال به سلطنت ممالک تلنگانه و چهارده سال در حبس عالمگیر بادشاه در قلعهٔ دولت آباد و گویند در ایام حبس بادشاه مغفور با فرزندی که تولد شد کد بنده سلطان می نامیدند چون به سن تمیز رسید حسب الحکم عالمگیر بادشاه بدربار می آمد وقتیکه بدربار می آمد نوکران ابوالحسن بپاس سوابق حقوق استقبال نموده سلام بجا می آوردند و این بعالمگیر بادشاه معلوم گردید از آمد و رفت دربار منع نموده و نظربند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آثار سلطان ابوالحسن تاناشاه یکی چهار محل که بر کنار رود موسی مشتمل بر چهار عمارت عالی و در وسط آن عرض در نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آنطرف رود موسی باندک فاصله واقع شده در وسط نیز حوض بکمال وسعت گویا دریاچه ایست مواج چون پر آب می شد بادشاه نواره یعنی کشتی خورد دران انداخته سیر میکرد و عمارات آن نیز در رفعت و عظمت و وسعت بی نظیر بود اکنون خراب گردیده و چهار محل که باروت خانه ساخته بودند قدری باستقبال باروت رفت و قدری بسبب طغیانی آب موسی شکست درین ماده شخصی بیت مطلع گفته بیت

اشکست هم صبر و طاقت از دل بیتاب برد ✤ پاره ای سوخت آتش پاره ای را آب برد

گوشه محل را حوادث ایام منهدم ساخت اکنون یک حوض شکسته و خسته آن
آثارش مانده. البقا لمن الملک المعبود قصه وفات تاناشاه اینست که چون در
قلعه دولت آباد محبوس بود بعد چهارده سال اسهال کبدی آغاز شد رفته رفته بنا
توانی کشید شبی که صبح رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا قلعدار دید که
نعش ابوالحسن را از قلعه برآورده نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال والد
ماجد سید محمد گیسو دراز قدس سره مدفون سازد قلعدار بعد مشاهده این رویا حاضر
حاضر آمده بوساطت خواجه سرا در خدمت سلطان معروض داشت که سخن ضرور
معروض داشتن ابوالحسن در خواب گفت آنچه شما را در خواب گفته اند من در بیداری
نموده اند آنچه حکم شده است بعمل آرند پس در شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الثانی ۱۱۱۲ سنه
روح پاکش بروضهٔ رضوان خرامید پس بموجب وصیت موصوف قلعدار بدون
اندیشه آنکه مقید انتظار حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بر نمی آرند جنازه اش را بیرون
قلعه برده متصل روضه نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال مدفون ساخت کیفیت
وقوع حادثات بلده حیدرآباد و نائبان عالمگیر برای بلده فرخنده نشان بعد از آنکه
عالمگیر بادشاه بعد فتح گولکنده رستم دل خان را بصوبداری ممالک تلنگ در
حیدرآباد گذاشته مع ابوالحسن روانه بیدر گردید و از آنجا اوایل ماه جمادی الاول
سنه ۹۸ هجری در سواد گلبرگه بشرف نزول فرمود و بعد زیارت درگاه حضرت سید
محمد گیسو دراز بنده نواز حسینی قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردید
او آخر ماه مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیام گردید چون آن شهر بنا بر وقوع حوادث
ویران شده بود بنا بر آبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم جهاد فی فرمود و در سنه ۹۹ هجری
مطابق سنه ۳۲ جلوس قلعه ادونی مفتوح شد مسعود حبشی عادل شاهی قلعدار آنجا کلید
القلعه تسلیم غیر و جنگ نموده فرزندان خود را بحضور فرستاده که ضعیف بود و منزوی

شده بگوشه عافیت به نشست در سنه ۱۱۰۰ هجری مطابق سنه ۳۲ جلوس وقایع عجیب
نگاشته می شود که در ایام تسخیر بیجاپور و گولکنده طاعون و تا بنوعی شایع شده
بود که هزارها خلایق غریق بحر فنا گردیدند شرحش آنکه دانه طاعون برابر عناب و کنار
در بغل یا زیر گوش تا هر کس با میران ظاهر میگشت که همین دانه مذکور به عضوی
از اعضای انسان ظاهر گردید با صدقه چشم سرخی و حرارت تپ و تاب معلوم
می شد امید زیست آنکس نمی ماند از جمله مردم غیر مشهور هزارها در راسته و بازار
جان میدادند به کمتر کسی کفن و قبر رسیده بود و در لشکر بیجاپور و لشکر بادشاهی
نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه اکثر خانها بند و از مرده دروازه ها مملو ماند و
بلده مذکور آنقدر ویران گردیده که از هزار حصه آبادی باقی نماند و امتداد این حادثه
عالم سوز از ابتدای بست و هفت جلوس مطابق سنه ۱۰۹۴ هجری و اواخر سی و سه
سال جلوس تا هفت سال ماند بعد از ان بمرور مندفع گردید و ملک دکن آنقدر
ویران گردید که تا دوازده کروه صورت آدم و روشنی چراغ نماند عالمگیر
بادشاه جا بجا سراغ آبادی کنانید چون در سال اول و دویم آن به تحصیل زر
شد جمع کامل قرار یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد القصه رستم
دل خان تا مدت بست و سه سال بصوبه داری فرخنده بنیاد حیدرآباد باستقلال
ماند و قلعه گولکنده از احسن قلعدار عالمگیری بر گرفته قبض تصرف خود داشت
و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر بادشاه در همین مدت به تسخیر مرهته
پونه مصروف بود تا اینکه در سنه ۱۱۰۰ هجری سنبها مرهته بسعی مقرب خان دکهنی
بالکنده واله اسیر و دستگیر گشته بموجب حکم بادشاه بقتل رسید و قلعه
ستاره که مسکن و ماوای مرهته بود در تصرف اولیای دولت درآمد اما
بعضی پسران مرهته هنوز بشورش و فساد بودند ممالک مرهته از وجود باغیان

بے باک پاک وصاف نگشته بود که خلدمکان عالمگیر بادشاه بمرض اسهال
وضعف پیری که سن شریف از نود سال هم متجاوز شده بود بمقامات احمدنگر
آخر روز جمعه بست وهشتم شهر ذی قعده ۱۱۱۸ هجری بروضه رضوان خرامید مراسم
تعزیت بوقوع رسیده خلدمکان را در خلدآباد در روضهٔ منوره مصاف خجسته بنیاد
برده مدفون کردند شاهزاده محمد کام بخش که خلف ابن خلدمکان در حالت مرض الموت
پدر عالی قدر خود چون بدربار می آمد جمعیت کثیر همراه سواری می آورد لهذا محمد اعظم شاه
که شاهزاده کلان بود شکایت این معنی پیش زیب النسا بیگم همشیره اعیانی خود
نموده شقه نوشت بعبارت اینکه سلطان کام بخش پا از دایره خود بیرون نهاده
است اگرچه تادیب شوخی آن بے ادب کار سهل است اما آداب کافی آنست
که رقعه بمطالعه آن بادشاه رسید بعد مطالعه برهمان شقه جواب بدستخط خاص
نوشتند اگر این همه وسواس درخواس نشود محمد کام بخش را جاے مرخص
می نمایم بنابر آن او را بصوبه داری بیجاپور روانه فرمود وحکم شد که از حضور
نوبت نواخته روانه شود محمد کام بخش در نزدیک بیجاپور اقامت ورزید بعد
رحلت خلدمکان که این خبر شایع شد سید نثار خان کلید قلعه بیجاپور را نزد محمد
کام بخش فرستاد خود نیز برآمده بملازمت پیوست بعد انقضای دو ماه که از
بندوبست شهر واطراف خاطر جمع نموده امرایان را خطابے مناسب خطابات
خوشدل نموده در بیجاپور بر مسند سلطنت جلوس نموده وسکه وخطبه خود
رواج داد نظم سکه اینست **بیت**

در دکن زد سکه خورشید جاه ✤ بادشاه کام بخش دین پناه ـ

بعده هفت وهشت سال سوار فراهم آورده بود بقلعه گلبرگه رسیده او را نیز
مسخر ساخته سید جعفر را قلعدار نموده بقصد قلعه واگن کهیرا که بعد واقعه

سپه خلد مکان در تصرف برنایب نایک بود تا پانزده روز شهر جمادی ربیع بجا آورد
قلعه را به محمد کام بخش سپرد و محمد کام بخش بعد بندوبست
آنجا بحیدرآباد رسید رستم دل خان را نظربند نموده قابض و متصرف گردید
ذکر آمدن محمد کام بخش بن عالمگیر بادشاه در قبه سعادت نور بار چون محمد کام بخش
رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدرآباد قابض و متصرف گردید در سنه ۲۰
نامه اخلاص آمیز محمد معظم شاه که برادر علاتی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از
دایره خود بیرون نهاده بر جهت حیدرآباد یورش کرد و رستم دل خان را که
بندوبست بلده حیدرآباد و قلعه گولکنده وغیره ممالک تلنگ توجهه خوب داشته
خیرخواه بادشاهی بود نظربند ساخته اند صلاح دولت نبود بر این هم اگر سکه
و خطبه دکن بنام اینجانب رواج داده پیشکش مقرری سال بسال ارسال
حضور نموده باشند اختیار هر دو صوبه باختیار آن برادر سپردیم بعد از آنکه
فرمان بنام او صادر گشت بجواب آن نه پرداخته علاوه بر آن از رستم دل خان
عداوت جانی در پیش گرفت رستم دل خان در فکر خود شده از سبقت خان و
احمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدرآبادی هم داستان شده
فکر دستگیر نمودن محمد کام بخش در مسجد جامع نمودند محمد کام بخش با براین معنی
اطلاع یافته هر یکی را اسیر و دستگیر نموده بعذاب غیر مکرر بقتل رسانیده در املی
محل مدفون گردانید و رستم دل خان را از پای فیل بسته در تمام شهر تشهیر
کنانیده بکشت و در محل املی مدفون گردانید و گفت این همه یکجا مانده فکر
دستگیر کردن من میکرده باشند و سوای این ستم و ظلمی که ناحق از محمد
کام بخش بوقوع رسید اینست که بعضی هواخواهان بدسرشت خاطرنشان
او نمودند که معتبر خان ایلچی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمعی از سرهنگ

لشکان سبے باک فراہم کردہ می خواند کہ در وقت قابو آسیبی بآن دین پناہ رساند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بے آنکہ بدریافت و تحقیقات پردازد فرمود کہ اسم ہمراہان ایلچی نوشتہ بیارند تا برای ہمہ ہا مواجب و یومیہ و روزانہ از سرکار مقرر کردہ بدہیم از شہرت این خبر سوای مردمان ایلچی بعضی دیگر مردم بے بضاعت سہر نویسندہ و حافظ قرآن و طالب العلم و ارباب استحقاق کہ نزد ایلچی آمد و رفت میداشتند اسم خودہا نیز داخل ہمراہیان ایلچی نویسانیدند بعدہ فرمود کہ دعوت طعام گفتہ بطلبید در وقت شب قریب ہفتاد و پنج نفر فراہم آمدند امر فرمود کہ ہمہ را دست بستہ دہ دہ کس را با مشعلہا در ہر محلہ و بازار بردہ بقتل رسانند از انجملہ کہ جوانان نو کتخدا بودند مادر آنہا آمدہ ہر چند واویلا و فریاد نمودند کہ اینہا از رفقای ایلچی نیستند بجاے نرسید از ملا سعید الدین مفتی پرسید او صاحب گفت کہ بے تحقیق خون مسلمانان ریختن باعث ندامت و باز خواست روز جزا است جوابش ہیچ موثر نشد و سواے اکثر علما و فضلا و اشراف و نجبا ر سکنہ حیدرآباد از جور و اذیت او اندیشیدہ ترک ماندن بلدہ حیدرآباد کردہ معہ عیال و اطفال بجاہاے دیگر رفتند چون معلومش شد بطرف حیدرآباد چوکیہا نشانید تا کسی بے پروانگی بیرون نرود و ایلچی بہادر شاہ بہ خفت و ذلت مقید داشتہ در جواب بعبارت خصومت آمیز نوشتہ فرستاد چون در جواب نامہ بمطالعہ محمد معظم شاہ در آمد با وصفیکہ موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش راہی شد چون بدار الفتح اوجین رسید غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ کہ در عہد خلد مکان صوبہ دار مالوہ داشت محمد اعظم شاہ او را صوبہ دار احمدآباد گجرات ساختہ بود بہ سبب عدم استطاعت بصوبہ مذکور نرفتہ طرف شمالی برہان پور اقامت ورزید

بود بعد از انجا برخواسته راهی احمدآباد گجرات گردیده بود دولت زمین
بوس یافت بعد ازان بهادرشاه اوایل ماه جمادی الاول سنه ۱۱۲۱ هجری
در سواد برهان پور نزول نموده همان شب باران بشدت بارید و دریای تپ
تی که زیر قلعه میرود چنان طغیانی نمود که عبور لشکر از آنجا تا پانزده روز متعذر
بود فی روپیه پنج پوله کاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی
آب رو بکمی آورد باوجود رسیدن موسم برشگال ایام فرصت را غنیمت دانسته یک
کوچ دیگر مقام مقرر کرده از راه ملکاپور طی مسافت نموده اواخر سال الیه
متصل قصبهٔ ناندیر نزول اجلال من ابتدا در تواریخ خانخانی نوشته که گویند
سکهه نامی مرشد سکهان قایم مقام نانک گرو بانند همراه رکاب بهادرشاه
با دو سه صد سکهان پیاده که بعضی ازان یابو سوار بودند در رفاقت بود در قصبه
ناندیر توقف کرده چند روز نگذشته بود که دشمن ناگهانی او دو سه زخم خنجر
زد تا آنکه نامبرده مرد قاتل او جان بسلامت برد و مریدانش در ناندیر مدفون
ساختند این واقعه در آخر سنه ۱۱۲۱ هجری بوقوع رسید القصه محمد معظم عرف
بهادرشاه از قصبه ناندیر برخاسته بطی منازل نزدیک حیدرآباد رسید باوجودیکه
فوج کام بخش از سفاکی و غلبه سوداوی متفرق گردیده بود زیاده از پانصد
سوار باو نمانده بود امرا نیز از بدسلوکی و ملاحظه خون ریزی او تنخواه یک ساله
بطرف او داشته همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه بهادرشاه قریب بیست
هزار سوار فراهم آمده بود نوزدهم شهر ذیقعده سنه الیه بفاصله سه کروه
حیدرآباد مضرب خیام گردیده بود بادشاهزاده رفیع الشان جهان پناه را به هر
اول مقرر کرده بود مرخص فرمودند و خانخانان را با دیگر امرای صاحب فوج
دوازده هزار سوار مقرر نموده مرخص فرمودند چون مقابل کام بخش

شدند بروانگی یورش از بهادر شاه درخواستند جوابش نه آمد تا دو پهر همین وتیره
گذشت محمد کام بخش نیز با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام ورزیده سبقت جنگ
نمی کرد آخر ذوالفقار خان و خان خانان خود بر توپ خانه اش بار زده مقابل
شدند محمد کام بخش رستمانه پاے قیام نموده دست بقبضه کمان کرده با وجود
رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوری داد که مقابل بست وسی نفر حمله آور گردید که
تزلزل در تمام لشکر بهادر شاه افتاده نزدیک بود که تزلزل در لشکر بهادر شاه افتد
محمد کام بخش بسیارے را از پا درآورده ترکش خالی کرد تا آنکه از بسیاری
زخم و رفتن خون ضعف بر او غالب آمد لشکریان از چهار طرف فیل او را در میان
کرده دستگیر ساختند و پسرش که بالاے فیل رفیق پدر بود بعد بر داشتن
پنج چهار زخم گولی بندوق همراه پدر اسیر گردید و محی السنه پسر کلان او در ان
معرکه دست و پا بهادرانه می زد تا آنکه فیلبان با خواصی نشین او بپاے زخمها
خورده از پا درآمدند و خود شاهزاده از زخم گولی بندوق و تیرهاے پیاپے بیهوش
گشته در حوده فیل افتاد و فیل هر دو طرف فوج می گردید تا آنکه همه سرداران
بوجه اسیر شدن کام بخش مطمئن شدند هیچ کس خیال محی السنه نه نمودند*
تا داجیان بالاے فیل برآمده انچه یافتند غارت نموده رسن هاے ابریشم
و سقرلات انچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند فیل از لشکر برآمده راه
صحرا گرفت مرهٹه هاے لشکر که براے جستجوے غارتگرے در اطراف لشکر
بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب فیل را گرفته آوردند القصه شادیانه فتح نواختن
آمد محمد کام بخش و یک پسر فیروزمند نام و محی السنه را نزد خیمه خاصه آورده بعنایت
داشتند بعد انقضاے سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر فیروزمند نام
ودیعت حیات سپردند نعش هر دو را روانه شاهجهان آباد نموده در روضه

همایون بادشاه مدفون گردانیده و باظهار تعزیت دو سه روز نوبت موقوف نمودند ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ بر خدمت حیدرآباد بماند واو به تنبیه باپیر وسفد مشغول شده در گلباگ وشاهپور تعاقب پاپیرو نمودند سفد آواره گریزان بود روزیکه تنها برای تاڑی خوردن مشغول بود تاڑی فروش اوضاع و اطوارش دریافته بدلاور خان خبر کرد دلاور خان مردمان را فرستاده اورا اسیر و دستگیر کرده به بلده حیدرآباد آورد بدن اورا پاره پاره نموده بر دروازه های بلده حیدرآباد آویختند - بیت

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر * کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

و در مآثر الامرا آورده که بعد چندی صوبه داری انجا بانضمام صوبه داری دکن بنواب نظام الملک آصفجاه مقرر شده و در سال سویم جلوس محمد فرخ سیر بتغیر نیابت صوبه داری دکن که از سید حسین علیخان بارهه مقرر و مفوض گشت به نیابت سید حسین علی خان صوبه داری حیدرآباد بمبارز خان بهادر عمدة الملک مقرر و مفوض گردید بعد یازده سال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه از صوبه داری مالوه عزم تسخیر ممالک دکن گردید بعد جنگ و قتل دلاور علیخان صوبه خاندیس و صوبه خجسته بنیاد و برار وغیره به تسخیر درآورد و بعد ازانکه بعد قتل سادات بارهه باستقلال محمد شاه بوقوع آمد انجناب بعد رحلت خان دوران طلب حضور شده بامر وزارت کل بادشاهی سرفرازی یافت بعد چندی بعذر ناسازی آب و هوای دهلی خلف خود غازی الدین خان بهادر به نیابت خود بامر وزارت داشته از پیشگاه بادشاهی بمراد آباد مرخص شد روز رخصت خلعت با طره الماس که بادشاه برسر داشت مرحمت گردید و لوای نصرت حیدرآباد افراشت در ماه ذی قعده ششم جلوس مطابق سنه ۱۱۳۶

رونق افزاے مجستہ بنیاد گردید ازانجا نامہ مشعر بر اخلاص و نصایح بہ
مبارز خان نوشت چون او با فوج کثیر بارادہ جدال و قتال راہی بود
بعد رسیدن نامہ بصحبت امیر مراجعت را عار دانستہ مرحلہ پیما گردید
و در شکر کھیڑہ کہ مصاف بالاگھاٹ و برار است رسید تلاقی فریقین
دست داد و محاربہ عظیم بوقوع آمد پہر روز باقی ماندہ بست و سیوم محرم
سنہ ۱۱۳۷ ہجری روز جمعہ مبارز خان دست و پاے بہادرانہ زدہ با اسعد
خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوای
اولیای دولت وزید عمل نواب نظام الملک آصف جاہ در سنہ ۱۱۳۷ ہجری
تمام دکن از آب نربدہ کہ مابین ہند و دکن واقع است تا انتہاے صوبہ
بیجاپور و حیدرآباد کہ بدریاے شور پیوستہ و قلمرو چندی تاجداران و ذی
اقتدار بود در قبضہ اختیار این سکندر منش ارسطو تدبیر در آمد خواجہ محمود
خان و حامد اللہ خان پسران مبارز خان مرحوم کہ زخمہاے کاری برداشتہ
بودند نظر بند و مستمند ساختند و خود بدولت و اقبال بسمت حیدرآباد قدم میمنت
فیروزمندی نشاندند چون نزدیک شہر رسیدند بملاحظہ تاراجی شہر بیرون
بلدہ فرود آمدند و از روے عاقبت اندیشی شہر را بہ معتمد خان سپردہ
بہ بندوبست ممالک اطراف پرداختند خواجہ احمد بن خلف مبارز خان مرحوم
بنابر حسن طوعی بہ نیابت خان پدر مرحوم در شہر بود پیشتر از تشریف
آوری انجناب بملاحظہ ناموس خود با جمیع پردگیان حرم تمامی احمال و اثقال
در پناہ گولکنڈہ متحصن گشتہ بود باتفاق صندل خان خواجہ سراے سرکار خود
کہ از سالہا قلعدار آنجا بود و باستحکام برج و باڑہ کوشید منتظر وقت نشستہ
بود و انجناب از راہ دوراندیشی تسخیر آن قلعہ دیرکشا را بر وقت دیگر موقوف

داشت تا آنکه بنا بر استمالت محصورین دلاورخان نصرت جنگ خلف مبارزخان که برفاقت آنجناب بود و دخترش بخانهٔ خواجه احمد خان بود بقلعهٔ مذکور فرستادند او باستمالت محصورین پرداخته خواجه احمد خان را همراه خود آورده بشرف اندوز قدسی ملازمت گردانید قلعهٔ گولکنڈه بملازمان معتمد سپرده پسران مبارزخان مرحوم را بنوازش خلعت ها و خطاب ها سرفراز فرمودند باقیماندهٔ در خور حال مشمول عواطف و الطاف گشتند اول سال که ۱۱۳۷ هجری بود تا نهایت ۱۲۴۵ هجری است در تصرف اولاد آصف جاه است و درین ایام میمنت فرجام عالمیان مآب جهان پناه ظل الله نظام الملک آصف جاه بهادر نظام الدوله حضرت میر فرخنده علی خان بهادر فتح جنگ سپه سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاه بن حضرت غفران مآب میر نظام علی خان بهادر بن نواب آصف جاه مغفرت مآب علیه الرحمت والرضوان به مسند نشینی این ممالک سایه افگن شاهی آصف جاهی و رسائی خرد جهان کشا و عقل عالم ازممتاز این عصر است از تاریخ که آنجناب عالمیان مآب روز جمعه هجدهم ماه ذی قعده ۱۲۴۴ هجری بجای والد خود جلوس فرموده اند دولت آصفیه از سر جوانی گرفت مولف دعاگوی طالب علم غواص بحر علوم هیچدانی امیدوار شفاعت محمد قادر خان منشی در تاریخ جلوس آنجناب گفته بیت

ناصر الدوله چو بر تخت سکندر آمد ٭ گفت که تاریخ جلوس خورشید ۱۲۴۴



تمت

میر تصدق حسین تحریر نمود ۱۲۴۶